

از حدیث‌های "موثق" دیگری پیروی کنند که بعدها توسط عده‌ای از محدثان، منجمله ملا محمدباقر مجلسی رضوان الله علیه، در بحار الانوار نقل شد:

"رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به سند معتبر فرمود که تا می‌توانید حدیث نقل کنید و در آن کوتاهی نکنید، که حدیثها دلها را جلا می‌دهد، و بدرستیکه دلها زنگ می‌گیرند، چنانکه شمشیر زنگ می‌گیرد، و جلای آنها حدیث است."

و: "امام جعفر صادق فرمود: احادیث و اخبار را زود یاد فرزند خود دهید تا مخالفان دین نتوانند او را گمراه کنند."

این چنین تأکید، در عصر خود ما نیز توسط ستایشگر عالیقدر علامه مجلسی، آیت‌الله موسوی خمینی، در "کشف الاسرار" ایشان به کرات تکرار شده است:

- در معانی الاخبار شیخ صدوق و کتاب فقیه که یکی از بزرگترین کتابهای شیعه است، از امیرالمومنین نقل شده است که پیغمبر اکرم گفت خدایا رحمت کن جانشینهای مرا. پرسیدند: کیانند جانشینهای شما؟ گفت آنهائی که پس از من حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند. پس معلوم شد که آنهائیکه روایت سنت و حدیث پیغمبر می‌کنند جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است. (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)

- "عمر بن حنظله روایت کرده است که رسول خدا گفت: روایان حدیث حکام منند، و رد آنها رد امام، رد امام رد خدا، و رد خدا در حد شرک به خدا است."

- "تکلیف مردم در زمان غیبت امام زمان آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به روایان حدیث، و اطاعت کنند از آنها، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده." (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)

علیرغم همه این فتاوی و احکام "موثق" و لازم الاجراء، از همان قرون نخستین اسلامی بسیاری از روایان حدیث نه تنها "حکام واجب اطاعه رسول خدا و حجج امام غایب و جانشینان بحق رسول اکرم" شناخته نشدند، بلکه درست

در جهت عکس آن، از ایشان صراحتاً بصورت دروغ پردازان و شیادان شرع نام برده شد.

ابن جوزی در تذکره الموضوعات می‌نویسد که: "غیاث بن ابراهیم بنزد مهدی عباسی(خلیفه) شد و باو گفتند برای خلیفه حدیث گوی. وی از پیمبر روایت کرد که مسابقه فقط در تیراندازی و سواری و کبوترپرانی روا است و در بقیه امور باطل است، و البته حدیث پیمبر بیش از تیر و اسب نیست. اما خلیفه دلبسته کبوتران می‌بود و لازم بود که سخنی درین بابت نیز در حدیث آید و لاجرم خلیفه کیسه زری بدو بخشید."

در مقدمه نهج الفصاحه نقل شده است که: "مختار بن عبیده ثقفی(مختار معروف) به یکی از محدثان گفته بود: از گفتار پیغمبر حدیثی درباره من بیاور که فرموده باشد: از پس من مردی بیاید و انتقام خون فرزندان حسین را بگیرد، در عوض آن حدیث این خلعت و مرکب و خادم را با ده هزار درهم از من بگیر، و آن مرد گفته بود: گردنم مگذار که حدیث دروغ از خود پیغمبر گویم، اما از گفته اصحاب او هر چه خواهی روایت کنم."

ابن سعد در طبقات الکبیر نقل می‌کند که: "از انس بن مالک که ده سال تمام از یاران نزدیک پیغمبر بود، پرسیدند: آیا آنچه را که از رسول خدا نقل می‌کنی از خود او شنیده‌ای؟ او درماند و گفت: چنین نیست که هر چه نقل کرده‌ایم از او شنیده باشیم، لیکن ما اصحاب پیغمبر سخنی را که یکی از ما گفته باشد تکذیب نمی‌کنیم."

در "الجامع الاحکام القرآن" قرطبی، از "احمد بن حنبل" فقیه و مولف معروف کتاب "مسند" روایت شده است که: "من و یحیی بن معین در مسجد رضافه بغداد نماز کردیم. پس از نماز یکی بپا ایستاد و گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: هر که لا اله الا الله بگوید خدا از هر کلمه او مرغی بیافریند با منقار طلا و پر مرجان، و قصه‌های دیگر نیز گفت همه دروغ. پرسیدم این حدیث با تو که گفت؟ جواب داد که از احمد بن حنبل و یحیی بن معین شنیده‌ام. یحیی گفت: یحیی بن معین منم و این کسی که با من است نیز احمد بن حنبل است و از حدیث پیغمبر چنین سخنانی نشنیده‌ایم. قصه گو گفت: اگر تو یحیی بن معین باشی، شنیده بودم که احمق و اکنون بدان

یقین کردم. مگر در این دنیا یحیی بن معین و احمد بن حنبل فقط شما دو نفر هستید؟ من از هفده احمد بن حنبل روایت شنیده‌ام."

در "حضارة الاسلامیه" آمده است که: "الدارقطنی محدث مشهور روایت کند که ابوالفرج اصفهانی وارد سوق الوراقین (بازار کتابفروشها) می‌شد و هر چه کتاب می‌دید می‌خرید و با خود به خانه می‌برد و آنها را ماخذ روایات خود قرار می‌داد، و ابوزرعه رازی گوید که میسره حدیث آسان می‌ساخت، چنانکه چهل حدیث تنها در فضیلت قزوین ساخته بود، و میگفت که این کار به قصد رضای خدا می‌کنم. و: روایت است که سعد بن طریف فرزند خویش را دید که از خشونت معلم می‌گریست همانوقت حدیثی از عکرمه ساخت که از ابن عباس و او از رسول اکرم روایت کرده بود که معلم اطفال بدترین خلق خدایند".

و باز در مقدمه نهج‌الفصاحه آمده است که: محمد بن عمرو واقدی که در آغاز قرن دوم می‌زیست سی هزار حدیث روایت می‌کرد که حتی یکی از آنها درست نبود.

این تذکر هم از علی شریعتی است:

- یکی از راویان عالیقدر حدیث، در جواب کسی که گفته بود: برخی از احادیثی که از طرف شما روایت شده است سند ندارد، فرموده بود: تو خودت که ادعا می‌کنی بچه پدرت هستی، سند داری؟

ولی گمان مبرید که این سنت مرضیه منحصر به قرون اولیه اسلامی بوده و در عصر ما فراموش شده است. اگر چنین فکر کنید، غافل از این هستید که مکتب روحانیت مبارز هیچ سنجیه حسنه‌ای را که از بزرگان گذشته دین بدان رسیده باشد متروک نمی‌گذارد، و یکی از همین سجایای مرضیه سنت حدیث‌سازی در راه اهداف "دین ناجیه اثنی عشریه" است که تصادفا همیشه با هدفهای خصوصی مکتب روحانیت مبارز نیز تطبیق می‌کند.

بد نیست بانمونه‌ای از این شیوه مرضیه حفظ سنن مکتبی آشنا شوید:

در تابستان ۱۳۶۱ در گرماگرم پیکار سپاهیان اسلام با قوای کفر صدام علفی ناگهان اسرائیل صهیونی به لبنان حمله می‌برد و مبارزان فلسطینی را همه جا به گلوله می‌بندد و بیروت را به آتش و خون می‌کشد، لشکر اسلام اجبارا در وضعی قرار می‌گیرد که باید تکلیف خودش را نه تنها با عراق صدامی، بلکه با اسرائیل صهیونی نیز معلوم کند؛ بخصوص در شرایطی که حیثیت حضرت امام زمان فرمانده مستقیم غالب عملیات لشکر اسلام علیه کفر در میان است. درست در همین موقع است که یکی از اعظم علمای مکتب شیعه، حفظ الله تعالی، با برخورداری از الهامات غیبی چندین حدیث " دست اول" و ناشناخته از حضرت امام جعفر صادق کشف می‌کند که کاملا روشن است آن حضرت آنها را دقیقا برای همین مورد بیان فرموده‌اند، ولی محدثان بزرگوار با گرفتاریهای دیگری که داشته‌اند تا این تاریخ توجه کامل به آنها ابرار نداشته‌اند. متن این احادیث، بار اول توسط خود حجة الاسلام رضوانی در مجلس شورای اسلامی بیان شده، بار دوم در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسیده است، و اکنون برای بار سوم بمنظور استفاضه عده زیادتری از مومنین در اینجا بازگو می‌شود:

" در کتاب " یوم الاخلاص" از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: قبل از قیام حضرت صادق مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مردی از ذریه پیغمبر در ایران قیام کند و بمدت هشت یا هجده ماه اسلحه بر دوش می‌جنگد، و سپس متوجه بیت المقدس می‌شود و در کتاب عقاید الامام الاثنی عشریه روایت شده است که امیر المومنان علیه السلام در روی منبر درباره آینده جهان اسلام فرمودند: دیری نخواهد پایید که یهودیانی از غرب می‌آیند تا دولتی اسرائیلی پس از اشغال فلسطین در آن پدید آورند و مردم با شگفتی پرسیدند: یا علی! پس آن روز جامعه عرب و مسلمانان کجا هستند؟ فرمودند: آن روز نیروهای عرب از هم گسسته‌اند و زمامدارانشان از هم جدا

هستند، نه آنکه پشتیبان یکدیگر باشند. پرسیدند: آیا این بلا ادامه خواهد یافت؟ فرمودند: آری تا زمانی که عربها خود را از بندهای استعمار آزاد کنند.^۱

و در همین کتاب حدیث دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام در رابطه با صهیونیسم نقل شده است که: آنگاه که اسرائیل در زمین فساد کند و حس برتری جوئیش به ناپودی انسانها انجامد، خدای تعالی به انتقامگیری پردازد، و خدا در سوره اسرا میفرماید: ما بر شما مردمی را می‌گماریم که بندگان خاص ما هستند، بندگان سختکوش و جنگجو و نرمش‌ناپذیر. از امام پرسیدند: " اینها کدام مردمند؟ فرمود: مردم ایرانند که مرکزشان قم است و سه بار فرمود: اینها قیام می‌کنند. پس فرمود: " امیرالمومنین علیه السلام فرمود که چون نیروهای ایران، عراق را فتح کنند^۲ با عرب همدستان شوند تا فلسطین را آزاد سازند، و قتیکه وارد فلسطین شدند خانه به خانه و سنگر به سنگر به سراغ یهودیان صهیونیست می‌روند^۳ و آنها را بیرون می‌کشند و مانند میش سرشان را می‌برند، بطوریکه یک یهودی در فلسطین باقی نمی‌ماند."

- " و نیز در جلد دوم کتاب الزام الغاصب نقل شده است که چون امیرالمومنین علیه السلام درباره مسائل نزدیک به ظهور حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه سخن می‌گفتند، به جنگ کنونی ایران و عراق نیز اشاره فرموده و اینطور گفتند: ای بغداد! وای بر تو از ری، آنروز که نیروهای رزمی و جنگجو از تهران به سوی بغداد حرکت کنند! و در جای دیگر همین کتاب روایت شده است که حضرت علی(ع) فرمودند: می‌بینم که ایرانی‌ها بر اعراب می‌شورند و بصره را فتح می‌کنند.

و نیز در بحار الانوار علامه مجلسی رحمة الله علیه نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم را می‌بینم که در متن انقلاب (!) دست به جنگی می‌زنند که از نصرتهای الهی برخوردار است و در برابر مشکلات بسیاری پایداری می‌کنند. رهبر این انقلاب، ایرانی است و نیروهای خودش را

۱- ظاهراً ذکر نام مناخم بگین در حدیث فراموش شده یا حجة الاسلام نقل آنرا مصلحت ندانسته‌اند.

۲- احتمالاً در این جمله اشتباهی شده و منظور امام " نیروهای اسلام " بوده است.

۳- تا کنون به اشتباه تصور می‌شد که عنوان " صهیونیسم " در اواخر قرن نوزدهم توسط خود یهودیان وضع شده است.

متوجه بیت المقدس می‌کند. " (حجة الاسلام رضوانی، نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون دفاع مجلس نقل از روزنامه جمهوری اسلامی).
 پیش از حجة الاسلام رضوانی نیز، "مکاشفات" مشابهی در مواردی که روحانیت مبارز به دروسهای خاصی افتاده بود، صورت گرفته بود، مثلاً در همان زمانی که کردهای سنی مذهب مایه مزاحمت پادشاهان شیعه صفوی را فراهم آورده بودند و ناسازگاری آنان در کفه زور آزمایی قزلباشان صفوی با عساکر عثمانی سنگینی می‌کرد، علامه محمد باقی مجلسی حدیث معتبری از حضرت امام جعفر صادق کشف کرد که: "زهار با کردان مخالطت نکنید، که اینان گروهی هستند از جنیان که حقتعالی پرده از ایشان برداشته است!"
 و اندکی پیش از آن، در شرایطی مشابه، استاد همین محدث بزرگوار، حضرت شیخ بهایی رضی الله عنه، در فقه شیعه به این حکم شرعی پی برده بود که: "مکروه است معامله با سفلگان و دونان و اهل برص و جذامیان و کردان."
 و باز در همان موقع که پادشاهان صفوی سخت در اشتیاق سقوط قسطنطنیه (استانبول) پایتخت دشمن سرسخت خود عثمانی بودند، علامه مجلسی باین حدیث موثق دست یافت که:

- "رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: این جهان به آخر نرسد مگر آنکه مردی از اهل بیت من به حکومت رسد و قسطنطنیه ملعون را بگشاید."
 (بحار الانوار، جلد سیزدهم).

- "و از مقدمات ظهور مهدی است خروج خوارج از بحر فارس، و قتل بسیار میان دو طایفه عجم و خروج عرب بر شاه عجم و استیلای ایشان بر شهرها و نزول در رمله و انقراض حکام قسطنطنیه ... و چون حضرت ختمی مرتبت ظهور فرماید لشکری به استانبول فرستد و آنها به فرنگ فرار نمایند و چلیپا بگردن اندازند و اهل فرنگ ایشان را امان دهند، اما لشکر حضرت قائم ایشان را تعاقب کند، چنانکه فرنگیان امان طلبند و اصحاب حضرت قائم بشرطی امان دهند که گریخته‌ها را گرفته و پس دهند تا همه را گردن بزنند"
 (بحار الانوار، جلد سیزدهم).

و بخاطر آنکه ثقة الاسلام بنام طالقانی، در عصر همان علامه مجلسی بسیار مورد توجه "مرشد کامل" قرار گرفته بود، این حدیث از ابن اعثم کوفی

بدست آمد که: "امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: رحمت خدا به طالقان که گنجینه گنجهای خدای عز و جل است، و مردمی در آن بسر می‌برند که یاوران مهدی در آخر الزمان خواهند بود."

و سی سال پیش که "روحانیت مبارز" عصر طاغوت از وضع "فسق و فجور" تهران (و ضمناً از تقلیل وجوه بریّه) راضی نبود، این حدیث در "رساله غیبت نعمانی" کشف شد که عیناً از "معصوم چهاردهم حجة بن الحسن" جواد فاضل، نقل می‌شود:

- "در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که به مفضل بن عمر فرمود: میدانی زورا کجاست؟ عرض کرد: خیر! فرمود: در نزدیکی ری کوه سیاهی است و بر دامنه آن شهری است که طهران نام دارد و "دارالزورا" آنجاست. قصرهای آن همانند کاخهای بهشت است و زنانش از زیبایی به حورالعین می‌مانند. و چون آخر الزمان نزدیک شود زنان طهران جامه کفار بر تن کنند و مانند کافران خودآرائی نمایند، شوهران را از خود برانند و زندگی آنان را برای خویش کوچک شمارند و از ایشان طلاق بطلبند، و مردان خود را چون زنان بیارایند و زنان به جامه مردان در آیند."

با تمام اینها، البته استدلال حضرت آیت‌الله علی خامنه‌ای، ایده الله تعالی، کماکان بقوت خود باقی است که: "این فقط خلفای جور بودند (بنی‌امیه و بنی‌عباس) که حداکثر استفاده را از محدثین و علمای دینی زمان خود می‌کردند، و از آنها می‌خواستند که احادیثی را از زبان پیامبر و صحابه بزرگ آن حضرت طبق میل و خواست آنها جعل کنند. در کتب تذکره و رجال و حدیث از این قبیل احادیث زیاد است. جعل حدیث آنقدر آسان بود که به اندک منظوری يك حدیث علیه این و آن درست می‌کردند. این وضعیت موجب شده بود که يك ذهنیت و فرهنگی بسیار مخلوط و مجعول و نادرست از اسلام در جهان اسلام وجود داشته باشد، و منشاء این ذهنیت غلط همان محدثین و علما بودند. و هیچ مانعی نبوده است که علیه امام سجاد و تشکیلات خاندان علوی هم احادیثی جعل کنند." (نقل از مجله پاسدار اسلام، چاپ قم، آبان ۱۳۶۱)

محتاج به تذکر نیست که آیت‌الله هیچ موردی را از اینکه محدثان بزرگوار مکتب تشیع نیز حدیثی را از پیغمبر و ائمه شیعه جعل کرده باشد در خاطر ندارند!

* * *

از پایان عمر امامان زنده، اداره مکتب روحانیت شیعه خواه ناخواه وارد مرحله تازه‌ای شد که می‌بایست مسیر آینده این مکتب را برای قرنهای متوالی تعیین کند. مسئله در تفاوتی بنیادی نهفته بود که بین وضع روحانیت شیعه و روحانیت سنی وجود داشت: روحانیت سنی هیچوقت از حکومت جدا نشده بود، بلکه همراه با آن و اصولاً جزئی از آن بود. خلیفه در همان حال که رهبری سیاسی جامعه اسلامی را داشت، رهبری روحانی آنرا نیز بر عهده داشت، بهمان صورت که در زمان پیامبر و خلفای راشدین معمول بود. علماء، مدرسین، و عاظم، خطباء، فقها، محدثان، ائمه جماعت و دارندگان سایر مناصب مذهبی، همگی بصورت قانونی و مجاز به کار خود اشتغال داشتند و معاش آنها نیز رسماً توسط دستگاه سیاسی - روحانی حکومت تامین می‌شد.

در سازمان مذهبی شیعه وضع درست بعکس بود: مکتب شیعه خلافت را، در هیچ يك از صور آن، به رسمیت نمی‌شناخت و آنرا غاصب حق مشروع امامان می‌دانست. حکومت‌های مستقلی نیز که از قرن سوم هجری در نواحی مختلف ایران روی کار آمدند، خواه به ظاهر مطیع دستگاه خلافت بودند و خواه جدا از آن یا مخالف آن هیچکدام مورد تایید روحانیت شیعه نبودند، زیرا از دیدگاه تشیع هر حکومتی، خارج از دایره امامان، بهر صورت که بود غاصب و جابر و "ظلمه" محسوب می‌شد.

بر این مبنا دیگر فقها، علماء، و عاظم، مدرسان، خطباء، محدثان، و پیشنمازان مکتب تشیع نمی‌توانستند از جانب دستگاه حکومت انتظار دریافت حقوق و مؤونه‌ای داشته باشند، و تنها راهی که بروی آنها باز بود ارتباط با خود مردم، یعنی به "مومنین شیعه" بود. این ارتباط از دو راه مختلف می‌توانست حاصل شود: یا راه خط تشیع اصیل، یعنی راه تعلیم و تفهیم اصولی که مبنای کار بنیانگذاران مکتب شیعه بود، در جهت هدایت توده‌ها و پیشبرد مبارزه آنها با فساد و ستم دستگاه خلافت و تبعیضات و امتیازات اداری و قومی و طبقاتی

آن و در جهت دفاع از منافع محرومین در برابر زمینداران محلی وابسته به سازمان خلافت و روحانیت وابسته به این هر دو، و لازمه اینکار پرورش مردمی آگاه بود که پیش از هر چیز بتوانند فکر کنند و تشخیص دهند و راه خود را با وقوف لازم برگزینند و آماده سازش و مصالحه‌ای نیز نباشند، ولی پیروی از این راه اگر به استواری تشیع کمک می‌کرد به منافع خاص "روحانیت مبارز" کمک نمی‌کرد، بالعکس ناگزیرش می‌ساخت که خود نیز از همین سرمشق پیروی کند و امید رزق و روزی مفت نداشته باشد.

در مقابل، راه دومی وجود داشت که در آن اجزاء معادله کاملاً دگرگون می‌شد، همانند آن راهی که در قرن اول هجری معاویه برای خود برگزیده بود، و این راه، این بود که مومنان بجای مردمی آگاه و "پرمدها" تبدیل به گروهی "مقلد" حرف‌شنو و معقول شوند که شرعاً اجازه دخل و تصرفی را در آنچه بزرگان دین گفته‌اند و می‌گویند، نداشته باشند، و در راه اجرای دقیق احکام شرع مبین، اختیار تشخیص و قضاوت و اخذ تصمیم و هر امر دیگری را که به صلاح مومنین است، بطور در بست به بزرگواران دین، اعلی الله مقامهم اجمعین و رضوان الله علیهم، واگذار کنند (که البته رساندن منظم وجوه خمس و زکات و سهم امام و وجوه بریه و موقوفات و نذورات و سایر وجوه واجبه و مستحبه شرعی به دستگاه نواب بر حق امام عصر از جمله این امور است).

از همان اول فتاوی و احکام "معتبری" از ائمه اطهار بدست آمد، که این منشور خدایسندانه را مهر و امضا می‌کرد. حدیثهایی بسیار موثق از امامان کشف شد که در اصلات آنها تردیدی جایز نبود، کما اینکه در علو مقام راویان آنها نیز تردید جائز نبود، و اصلاً چنین تردیدی بهر صورتی که بود برای مومن شیعه که وظیفه‌اش فقط تقلید در برابر اجتهاد است قباحث داشت:

- "احمد بن محمد بن عیسی از ابن سنان، و او از ابن مسکان، و او از سدیر نقل می‌کند که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: هنگامیکه پیروان شما را در کوفه ترک گفتیم تا بنزد شما بیایم آنان با یکدیگر اختلاف داشتند و از هم دوری می‌جستند. فرمود: ترا به کار آنان کاری نباشد، زیرا شیعیان سه تکلیف بیشتر ندارند: شناختن ائمه، تسلیم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود به ایشان.

- و زید بن شحام می‌گوید: به امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: در قبیله ما مردی است که اسمش کلیب است. هر دستوری که از شما می‌رسد، هر چه باشد، او می‌گوید من تسلیمم. از این رو ما او را "کلیب تسلیم" نامیده‌ایم. حضرت باو رحمت فرستاد و فرمود: خدا عزیزش بدارد. چه نازنین مردی است!" (اصول کافی، کتاب الحج، باب التسلیم و فضل المسلمین)

- "احمد بن محمد بن خالد، و او از پدرش، و او از ابی البختری- که خدایش پیامرزد- روایت کند که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: شیعیان ما با وقار و آرامش هستند، مانند شتر نری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند براه افتد و چون او را بر صخره‌ای بخوابانند بخوابد". (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب مومن و علاماته و صفاته).

البته به شیعیان در مقابل این حرف‌شنوی امتیازاتی خاص نیز داده می‌شد:

- "سهل بن زیاد از ابن ابی نجران و او از مثنی الحناط و او از کامل التمار نقل کند که شنیدم که حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: مردم همگی بمانند چهارپایانند- و این جمله را سه بار تکرار فرمود- و پس فرمود: جز قلیلی از مومنین (شیعیان) و این جمله را هم سه بار تکرار فرمود" (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قله عدد المومنین).

- "احمد بن محمد از ابی یحیی الواسطی و او از یکی دیگر از اصحاب نقل کرده است که امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: خدا ما ائمه را از علّیین و ارواح ما را از بالای علّیین و ارواح شیعیان ما را از وسط علّیین و پیکرهای آنها را از قسمت سفلی آن آفرید. از این رو ما و آنها آدمی شدیم، و همه مردم دیگر خرمگسانی شدند که سزاوار دوزخند و بسوی جهنم می‌روند." (اصول کافی، کتاب الحج، باب خلق الابدان الائمة و ارواحهم قلوبهم)

- "و امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: مردم دنیا بر سه دسته‌اند: علما و طالبان علم و خاشاکهای روی آب و بدرستیکه دانشمندان، ما ائمه‌ایم و شیعیان ما دانشجویان و ما بقی مردم خاشاک روی آبنده". (اصول کافی، کتاب فضل و العلم، باب اصناف الناس)

"علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر و او از سیف روایت کرده است که حضرت امام ابی عبدالله صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت چیزی مثل گلوله می‌آید و به پشت مومن می‌زند تا او را داخل بهشت کند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ بالوالدین).

"حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابان بن تغلب، چون روز قیامت شود و همه اولین و آخرین نزد خداوند گرد آیند، خداوند "لا اله الا الله" را از همه آنها، حتی برای آنها که شهادت داده باشند که معبودی جز خدای عزوجل نیست بگیرد جز آنکس که شیعه باشد. (اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی معرفتهم اولیائهم و التفویض الیهم).

"از هارون بن موفق منقول است که روزی حضرت امام موسی کاظم مرا طلبیدند و در خدمت آن حضرت طعامی خوردم، و حلّوای بسیار آورده بودند. گفتم: چه بسیار است حلّوای! فرمودند که ما شیعیان از شیرینی خلق شده‌ایم، پس حلّوای را دوست داریم. (علامه مجلسی، بحار الانوار و حلیة المتقین، باب دهم، فصل هفتم).

"محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، و او از محمد بن اسماعیل، و او از محمد بن الفضیل، و او از ابی الصباح الكنانی روایت کند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مومن (شیعه) به هر مرگی می‌میرد جز به صاعقه! و ابوبصیر گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردن مومن. فرمود: شیعه ممکن است به هر مرگی بمیرد، یعنی غرق شود، یا زیر آوار بماند، یا به درنده دچار گردد ولی به هر حال به صاعقه نمی‌میرد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا).

(البته این احتمالات مربوط به موقعی بود که هنوز ادعیه معتبره‌ای که باید مومن بخواند تا غرق نشود، زیر آوار نماند و درنده قدرت دریدن او را نداشته باشد، از همین امام جعفر بدست نیامده بود. ولی این ادعیه مجریه اکنون در دسترس همه مومنان قرار گرفته و این خطرات نیز بر طرف شده است به فهرست ادعیه در صفحه ۴۴۳ و متن حدیث مربوط به درنده در صفحه ۴۳۳ مراجعه فرمائید).

ولی مهمتر از اینها، بعضی امتیازات دیگر بود که برای خیلی از مومنین به همه در دسرهای روزمره آنان و همه زحمتهایشان در جلب رضای روحانیت مبارز می‌ارزید:

- "از رسول خدا مروی است ضمن حدیث مفصلی که فرمود: خداوند حوریانی را خلق فرموده که بر گونه راستشان نوشته شده "محمد رسول الله" و برگونه چپشان "علی ولی الله" و بر پیشانی آنها "الحسن" و بر زنج آنها "الحسین" و بر دو لبشان "بسم الله الرحمن الرحيم". ابن مسعود پرسید: اینها برای چه کسانیست؟ فرمود برای شیعیان ما. " (آیت الله دستغیب شیرازی، شهید مخراب، نقل از کتاب معاد).

در شرایطی که ارائه تعداد هر چه زیادتری از احادیث معتبر در اثبات فضائل شیعیان ضروری تشخیص داده می‌شد، طبعاً اشکالی نداشت که این احادیث گاهی "ناسخ و منسوخ" و "ضد و نقیض" از کار درآیند، زیرا قبلاً از قول امام جعفر صادق گفته شده بود که معمولاً در این مواقع خود خداوند است که تغییر عقیده داده است.

بدین ترتیب بود که در يك حدیث معتبر از کتاب اصول کافی گفته شد.
- "محمد بن یحیی از محمد بن الحسین، و او از محمد بن اسماعیل بن بریع، و او از صالح بن عقبه، و او از عبدالله بن محمد الجعفری نقل کرده است که امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام فرمود: خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم در بودند به ولایت ما پیمان گرفت و ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید، و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت. حضرت آنها را شناخت و علی علیه السلام هم آنها را شناخت و ما نیز آنانرا می‌شناسیم. " (اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی معرفتهم اولیائهم و التفویض الیهم).

و در حدیث دیگر از همین کتاب، از قول "فضیل بن یسار" روایت شد که: "به حضرت امام جعفر صادق عرض کردم: آیا مردم را به امر تشیع دعوت کنم؟ فرمود نه، ای فضیل، زیرا که اگر خدا خیر بنده‌اش را خواهد به فرشته‌ای فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را در حلقه شیعیان درآورد" (اصول کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه).

از همان زمان بود که رهبری تشیع در جامعه ایرانی در دو راه کاملاً مخالف افتاد: یکی راه اقلیتی که دین را فقط بخاطر دین می‌خواست، و هدف خود را کماکان همان هدف بنیانگذاران تشیع می‌دانست. دیگری راه اکثریتی که دین را به صورت "دکان دین" بیشتر می‌پسندید. و همین دکانداران دین بودند که کهنسالترین "مافیای" تاریخ را بنیاد نهادند: مافیای هزار و صد ساله "مکتب فیضیه" ای را، که از همان آغاز حصارى از ریا و فریب به گرد جامعه تشیع کشید و این جامعه دیگر هرگز از آن خلاصی نیافت. مافیایی که بعدها، ماکیاول پرورش یافته ناخودآگاه آن شد، همچنانکه کارشناسان تکنیک مغزشویی عصر ما دست‌آموزان ناخودآگاه آنند.

راه اول منطبق با راه دیرینه فرهنگ ایرانی بود. معیارها و ارزشهای آنها با یکدیگر مطابقت داشت، زیباییها و نارسائیهایشان نیز هماهنگ بود. در نتیجه فرهنگ ایرانی نه تنها آنرا به آسانی پذیرا شد، بلکه خود نیز از راه سهم گرانی که در گسترش کلیه رشته‌های فرهنگ اسلامی بعهده گرفت، و نیز از راه عرفان و تصوف والای ایرانی، نقش درجه اولی را در ادامه و تکامل آن ایفا کرد.

در مقابل این گروه، دکانداران دین به راه دوم رفتند، که نه راه معنویت و اصالت بود، نه با فرهنگ ایرانی سازگاری داشت. فقط راه بهره‌گیری از تدلیس و ریا بود، و از جهل و خرافات، راه تبدیل مومنان زبان‌بسته به مقلدانی بی‌اراده در برابر مراجع اجتهاد، راهی که پانزده سال پیش، برای توصیف آن در يك کلمه، اصطلاح بسیار گویایی بنام "استحمار" ساخته شد و این "استحمار" با برنامه‌ای کاملاً حساب شده و روشن انجام گرفت: مومن شیعه می‌بایست از لحظه تولد تا مرگ چه در خوشی و چه در ناخوشی چه در تندرستی و چه در بیماری، چه در سفر و چه در حضر، چه در بیداری و چه در خواب، چه در داخل خانه و خانواده و چه در خارج آن، در همه طول سال در هر هفته، هر ساعت، بطور دربست در اختیار مکتب آخوند باشد و در بیرون از حیطه این نفوذ اجازه کار یا ابتکاری نداشته باشد.

اجرای دقیق این برنامه نه تنها دکانداران دین را به شاخصیت و مرجعیت و ملك و آب و موقوفات و مستغلات رسانید، بلکه به بزرگان مکتب

امکان آن نیز داد که در هر شرایطی از شرایط زمانی و مکانی با مراجع زور و زر، یعنی با دستگاههای حاکمه از یکطرف و با گردانندگان "بازار" از طرف دیگر، از موضع قدرت وارد معامله شوند. بدین ترتیب مثلث نیرومند "حاکم، بازاری، آخوند" بوجود آمد که از آن پس عملاً کارگردان همه امور شد، و شرکای سه‌گانه در پرتو این "اتحاد نامقدس" منافع حقه خویش را در هر دوره به حساب "عوام کالانعام" تامین کردند. منتها در این مثلث، آخوند و حاکم گاه دست در دست هم داشتند و گاه بر سر اولویت زور آزمایی می‌کردند، اما ائتلاف آخوند و بازاری عملاً در هر شرایطی برقرار ماند و خللی در آن روی نداد.

در همه این شرایط برنامه مکتب دکانداران دین، زیر هر پوشش و تحت هر عنوان، همان بود که بود: اول حفظ و بعد تقویت موقعیت و امتیازات طبقه آخوند. درك عمیق این واقعیت تاریخی برای جامعه امروز ایران بسیار مهم است. زیرا پی‌ریزی آینده‌ای سالم یا ناسالم برای این جامعه به درجه درك همین واقعیت بستگی دارد. در این مکتب از اول تا به امروز، مذهب وسیله بوده است و نه هدف، و خدا و رسول و اهل‌بیت و شرع و طریقت، وجه‌المصالحه بوده‌اند نه غایت مرام. در مواردی که این منظور اصلی، توسط حکومت‌های وقت تامین شده، آن حکومتها خادم شرع مبین و بیضه‌دار اسلام محسوب شده‌اند، و به عکس در مواقعی که دستگاه حاکم کم یا بیش قصد چموشی داشته، شرع مبین بطور خودکار بخطر افتاده و اجرای اوامر الهی دچار وقفه شده است.

نمونه گویای این فعل و انفعالات، حکومت صفوی و تحولات سیاسی و مذهبی ناشی از روی کار آمدن این سلسله است.

دکانداران دین در عصر صفوی

عصر صفوی، چنانکه می‌دانیم دوران رسمیت تشیع در ایران و "حکومتی شدن" آن بود. طبعاً دوره طلایی تاریخ "روحانیت مبارز" شیعه نیز بود: ذاکر سید الشهدا ناگهان بمقام "بیضه‌دار اسلام" رسیده، و روضه‌خوان دعاگو به ملاذالانامی و حجة‌الاسلامی و "پرچمداری شیعه علی" ارتقا یافت^۱. البته در همه این موارد سیطره این نواب بر حق امام عصر، با سیطره کلب‌های آستان علی دوش به دوش می‌رفت. ولی اشکال در این بود که همین کلب‌های آستان علی، همین مرشدان کامل، با آنکه سلسله آنان، ایران را پس از دوران ساسانی برای نخستین بار به وحدت و یکپارچگی ملی و قدرت و عظمت بین‌المللی رسانیده بود، و با آنکه تنی چند از پادشاهان آن چون شاه اسماعیل و شاه عباس اول از نظر ملی از پادشاهان و سرداران بزرگ تاریخ ایران هستند، از دیدگاه معیارها و موازین شرعی که "آخوند" فقط آنها را ملاک تمیز فضایل از مناهای می‌شناخت، مجموعه‌ای از رزائل و مفساد بودند، از آدمکشی بیدریغ و بیحساب و ستمگری و بیرحمی گرفته تا باده‌خواری و امردبازی و انواع فسق‌ها و فجورها. و در تمام مناهای و مفساد، جز آخرین پادشاه این سلسله آنهم فقط در امر آدمکشی و بیرحمی، استثنائی در آنان وجود نداشت. این واقعیت را که هر فرد عادی بر آن آگاه بود، طبعاً علمای اعلام و مجتهدان عظام عصر نیز، چه با الهامات غیبی و چه از راه عمال و جواسیس و مراجعان خود به خوبی می‌دانستند و این را هم می‌دانستند که از نظر شرع و طبق موازین فقهی طبقه ناجیه اثنی‌عشریه، تفاوتی بین قوی و ضعیف و مستکبر و مستضعف در اجرای مجازاتهای اسلامی نیست. و چون علیرغم این، هیچ مدرکی که حاکی از قتل یا رجم یا حد و تعزیر یکی از این کلب‌های آستان علی باشد، بدست ما نرسیده است، می‌باید بناچار نتیجه گرفت که یا این بزرگواران با گرفتاریهای شرعی فراوان خود، اصلاً از این امور غیرشرعی مطلع نشده بودند، و یا مطلع شده و آنها را مابین با شرع مبین تشخیص نداده بودند.

برای آنکه درک ماهیت واقعی این خط‌مشی مکتب روحانیت مبارز آسانتر باشد، بد نیست که نگاهی کوتاه به ترازنامه زندگی این "پادشاهان واقعی

۱- به صفحات ۲۲ تا ۲۶ مراجعه شود.

و شیعیان دروغین" سلسله صفوی، البته تنها از دیدگاه شرعی و مذهبی و نه از دیدگاه تاریخی و ملی بیفکنیم:

شاه اسماعیل، بنیانگذار سلسله پادشاهی صفوی، در عین آنکه از کارآمدترین شاهان تاریخ ایران بود، یکی از سفاکترین و فاجرترین این پادشاهان نیز بود. تقریباً تمام دوران حکومت این "مرشد کامل" به قتل و کشتار و شکنجه بیگناهان گذشت. در شورش تبریز، در عرض دو شبانه روز بیست هزار نفر را به فرمان او سر بریدند و در همان شهر با وجود حرام بودن نیش قبر در اسلام، بدستور او استخوانهای دشمنانش را از گورها بیرون کشیدند و در ملا عام در کنار سرهای بریده گروهی از دزدان و روسپیان در آتش سوزاندند. حسن روملو در "احسن التواریخ" می‌نویسد که بفرمان شاه اسماعیل، بدن حاکم ابرقو را عسل مالیدند و او را در قفسی گذاشتند و در معرض نیش زنبوران بیشمار قرار دادند تا با فریادهای هولناکی پس از چند شبانه روز جان سپرد. در "عالم آرای عباسی" تاریخ رسمی و مورد تایید پادشاهان صفوی روایت شده است که "چون لاشه شیبک‌خان از بک را کشان کشان بنزد مرشد کامل بردند، وی به قورچیان قزلباش فرمان داد تا بر زمین افتند و گوشت لاشه او را به دندان پاره کنند و بخورند". مرشد کامل اساساً موسس و مبتکر تشکیل گروه ۱۲ نفری "زنده‌خواران" بود که زیر نظر قورچی باشی شاه انجام وظیفه می‌کردند و ماموریت داشتند که بمحض اشاره وی گوشت بدن مجرم را به دندان قطعه قطعه کنند و بخورند. این رسم تا پایان عصر صفوی برقرار ماند و تاریخ نویسان متعدد ایرانی و اروپایی که گاه خود شاهد آن بودند عموماً بدان اشاره کرده‌اند.

انواع دیگر شکنجه که در آثار مورخان درباری عهد صفوی و در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی از آنها بتفصیل یاد شده است، توسط شاه اسماعیل برقرار شد و در تمام دوران صفویه نیز برقرار ماند، از قبیل گچ گرفتن، قطعه قطعه کردن اعضاء و جوارح، شکم پاره کردن، زنده پوست کردن، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گذاخته در گلو ریختن، به سیخ کشیدن، پوست را از کاه پر کردن، در روغن گذاخته جوشانیدن، در

پوست گاو کشیدن، و در دورانی هم که توپ و باروت به ایران آمد، شخص مورد نظر را به جای گلوله در توپ گذاشتن.

"مرشد کامل" با وجود آنکه از نهی اکید مسکرات در اسلام آگاه بود، تا آخر عمر در کاسه سر شیبک‌خان که به فرمان او در طلا گرفته بودند پیاله‌نوشی کرد و عاقبت هم در مستی مرد.

جانشین او شاه طهماسب، برادرش القاص میرزا را کشت و علیرغم اصول امان اسلامی، بایزید پسر سلطان عثمانی را که رسماً در پناه او بود تسلیم فرستادگان سلطان کرد که او را جابجا خفه کردند. بفرمان وی حاکم رشت را در تبریز با قفس آهنین در شهر گردانند و سپس در همان قفس آتش زدند. نیز بحکم او دهان یکی از رجام صفوی را بنام "محمد صالح‌بیک" دوختند و او را در خمره‌ای افکندند و از فراز مناره پرتاب کردند، و یکی از بزرگان اهل سنت را زنده زنده پوست کنند، و "رکن‌الدین مسعود کازرونی" از علمای فارس را زنده زنده در آتش افکندند.

"مرشد کامل" بعدی، شاه اسماعیل دوم، در طول سلطنت یکساله خویش، تقریباً همه شاهزادگان صفوی اعم از برادران و برادرزادگان و عموها و عموزاده‌های خود، حتی محمد باقر میرزای ۲ ساله را با ساطور و طناب و زه و کمان به قتل رسانید، و تنها در یکروز بدستور او ۵۰۰ نفر از صوفیان کُرد را در قزوین سر بریدند. عاقبت هم "کلب آستان علی" در شب ۱۳ رمضان سال ۹۸۵ در ۴۴ سالگی بر اثر شرابخواری و بنگ‌کشی بی‌حساب مرد.

جانشین او "سلطان محمد خدابنده" با آنکه کور شده بود در همان سال اول سلطنت خویش، برادر و خواهر خود و اندکی بعد فرزند خودش حمزه میرزا را به قتل رسانید، و فرمان قتل بقیه شاهزادگان صفوی را نیز صادر کرد.

شاه عباس کبیر فرزند وی، پدرش را تا آخر عمر زندانی کرد، و چشمهای هر دو برادرش را درآورد. صفی میرزا پسر خودش را کشت و چند پسر دیگرش را کور کرد و یکی از دختران خود را در سن شش سالگی در موقع غضب با دست خود شقه کرد. برای ذوالقدرخان امیر سرکش فارس سوگندنامه‌ای در حاشیه قرآن با خط و مهر خود نوشت و توسط شیخ بهایی

معروف نزد او فرستاد و او را امان داد، ولی بعد از آنکه وی تسلیم شد به دستور همین شاه عباس او را گرفتند و کشتند. در تمام دوران سلطنت او گردن زدن و چشم درآوردن و شقه کردن از امور روزمره بشمار می‌رفت بطوریکه "وقتی شاه بار میداد ۱۲ قلاده سگ و ۱۲ تن از "زنده‌خواران" در حضورش ایستاده بودند تا هر کس را که وی امر به قتلش دهد آنها بکشند. هنگامیکه حکمی صادر می‌کرد، اگر کسی چیزی باب پسند او نمی‌گفت فرایشان چماق بدست شاهی صدای خلافتکار را جابجا خاموش می‌کردند.

مرشد کامل با آنکه بارها پای پیاده به زیارت حضرت رضا می‌رفت و بیش از دیگران خود را "کلب آستان علی" می‌دانست، یکی از تالارهای کاخ عالی قاپو را به بزم شرابخواری اختصاص داده بود و شبها علنا به محله ونیزی‌ها در بازار اصفهان می‌رفت و با غلام‌بچگان ونیزی باده‌نوشی می‌کرد. بطوریکه "شاردن" در سفرنامه‌اش می‌نویسد: "تنها روسپیان اصفهان در عهد او ۱۲,۰۰۰ نفر بودند که هر سال هشت هزار تومان مالیات می‌دادند" ولی در شهرهای دیگر بخصوص آنهاییکه در مسیر حرکت لشکریان سپاه قرار داشت روسپیان فراوان بودند.

شاه صفی، جانشین شاه عباس و پسر صفی میرزا که به دست پدرش شاه عباس کشته شده بود، چنان کشتاری از شاهزادگان و رجال عصر خود برانداخت که بقول یکی از سیاحان "عهدی بدین خون‌آلودی در تاریخ ایران وجود نداشته است". این "مرشد کامل" که مادر و زن باردار خود را نیز کشت، در ۳۱ سالگی بر اثر افراط در باده‌خواری و عیاشی درگذشت.

شاه عباس دوم جانشین شاه صفی بنوبه خود در ۳۲ سالگی از "باده‌گساری بی‌حساب" مرد.

شاه سلیمان، "مرشد کامل" بعدی، از اول تا آخر سلطنت خود را با بیرحمی، خونریزی، خشونت، باده‌نوشی، و عشرت بی‌حساب گذرانید، و بقول مورخان هر چه پیرتر شد در میگساری حریص‌تر گردید، تا سرانجام در ۴۷ سالگی درگذشت. در یکی از همین بزم‌های باده‌گساری وی بود که ملا محمد باقر مجلسی (که به فرمان شاه لقب "شیخ الاسلام" گرفته بود) از او در عالم مستی اجازه گرفت که زرتشتیان و ارامنه و کلیبی‌های اصفهان را "که با عقاید

ضاله خود به اسلام لطمه می‌زنند" بقتل برسانند، و در نتیجه بسیاری از کلیمیان و ارمنیان بهلاکت رسیدند، و عده‌ای نیز با پرداخت رشوه‌های کلان جان خود را خریدند.

شاه سلطان حسین "آخرین مرشد کامل" که مردی آگاه در حدیث و فقه و دین بود، بیش از اداره امور به ذکر و دعا و اوراد و جادو علاقه داشت. در آغاز سلطنت خود بتقاضای "ملا محمد باقر مجلسی" طبق فرمانی "نوشتن مسکرات و کبوتربازی را نهی فرمود" و در اجرای این فرمان میخانه‌ها را خراب کردند و کوزه‌های شراب را شکستند و بعنوان سرمشق ۶,۰۰۰ بطری شراب اعلای شیرازی و گرجی را که در سردابهای کاخ سلطنت بود (یادگار "کلب‌های قبلی آستان علی!") در ملا عام شکستند.

ولی دیری نکشید که همین "مرشد کامل" با همه تقدس و پارسایی خویش نه تنها خود باده‌نوش قهاری شد، بلکه عطش سیری ناپذیری نیز در گردآوری "زنان خوبرو" و مجامعت شبانه روزی با آنها پیدا کرد. "کرنلیوس دوبروین" سیاح و نقاش هلندی در سفرنامه ایرانی خود می‌نویسد که "خواجه سرایان شاهی در کوچه‌های جلفا گردش می‌کردند و هر دختر زیبایی را می‌یافتند برای شاه می‌بردند و در یک مورد نیز راهبه جوانی از مسیحیان جلفا را که به دست آنها افتاده بود، به حرمسرا فرستادند." تقریباً همه مورخان نوشته‌اند که شاه سلطان حسین در سالهای آخر سلطنت خود قسمت اعظم وقت خویش را به زنبازی و باده‌گساری می‌گذرانید. در زمان او ملامحمد باقر مجلسی و اعوان و انصار وی کارگردانان واقعی امور مملکت شدند. به تحریک ملا محمد باقر، آخرین آتشکده‌های زرتشتی را ویران کردند و کلیمیان را به اتهام جادوگری مورد آزار و ایذاء شدید قرار دادند، ولی مخصوصاً با اهل تسنن (یا کسانیکه به تسنن متهم می‌شدند) با خشن‌ترین وضع عمل کردند. دانشمندان و ادبا و آزادفکران نیز بعنوان اینکه "مردان فلسفه افلاطون و ارسطو دو یونانی بی‌دین هستند" دسته دسته دچار حد و زندان یا محکوم به تبعید و جلائی وطن شدند.

با این بررسی کلی در تاریخ دویست ساله سلسله صفوی، و زندگی سیاسی و شخصی پادشاهان آن، شاید انتظار آن برود که فقهای عالیقدر عصر، بعنوان حافظان دین مبین و پرچمداری ولای علی و نایبان بر حق امام زمان، که

در این دوران در اوج مرجعیت و نفوذ کلمه بودند و بنا به وظیفه شرعی خود در مورد "متخلفین از اصول شرع مبین" منظمًا فتاوی و احکام شداد و غلاظ صادر می‌کردند، اگر هم در مورد مرشدان کامل چنین احکامی صادر نمی‌کردند لاقلاً "تذکری" درباره رعایت موازین همین شرع انور به این "کلب‌های آستان علی" بدهند که دست همه آنها به خونهای ناحق آلوده بود و یکی پس از دیگری در فسق و فجور می‌مردند.

ولی نه تنها در تمام نوشته‌ها و رسالاتی که از این اعظم رجال دین، رحمة الله و رضوانه علیهم اجمعین در این دوران دویست و سی ساله در دست است، تذکری در این باره داده نشده، بلکه حتی این موضوع به سکوت نیز برگزار نشده است، زیرا حدیث پشت حدیث، ایشان مشمول مراحم خدا و رسول و ائمه اطهار و امام عصر نیز دانسته شده‌اند:

- "به سند معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که خداوند عالمیان می‌فرماید: منم آفریننده پادشاهان، و دل‌های ایشان بفرمان من است پس مشغول مگردانید خود را به دشمنی با ایشان یا بدگویی آنان، و توبه کنید تا دل‌های آنها را بر شما مهربان گردانم."

و: "حضرت امام جعفر صادق فرمود: هر که با پدر و پادشاه خود بستیزد دلیل و بی‌مقدار گردد."

و: "حضرت امام موسی بن جعفر فرمود: ای گروه شیعه، زنهار که ترک اطاعت پادشاه خود مکنید."

و: "نقل است از حضرت رضا که اگر شطرنج حرام است، از آن است که در آن گویند شاه مات شد و به خدا قسم که شاه مات نمی‌شود، زیرا که شاه از اسامی خدای تعالی است." ^۱ (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار و حلیة المتقین)

۱- به احتمال قوی، اعظم المحدثین علامه مجلسی، رضوان الله علیه، در خاطر نداشته یا اشکالی از نظر شرعی نمی‌دیده است که قبل از او سلطان المحدثین کلینی در کتاب "اصول کافی" از قول همین حضرت امام جعفر صادق نوشته باشد: "حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود کسی که در موضوعی، چه حق و چه باطل، نزد سلطان وقت به دادخواهی رود، چنان است که نزد طغیانگر نسبت به خدا به محاکمه رفته باشد. اینها باید نظر کنند به شخصی از خود شما که حدیث ما را روایت کند و احکام ما را بفهمد." (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث).

شیخ بهایی فقیه و مجتهد و علامه نامی در مقدمه کتاب معروف خود "جامع عباسی" که نخستین مجموعه مدون فقه شیعه و مرجع مورد استناد دائمی فقها است، می‌نویسد: "چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابیطالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بینات خلد له ملکه هویدا و ظاهر است، به انتشار مسائل دینی و اشتها معارف غیبی معروف و معطوف است. و اراده خاطر اقدس آن است که جمیع خلائق و شیعیان و غلامان حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام عارف به مسائل دین مبین و واقف به احکام حضرت ائمه معصومین صلوات اله علیهم اجمعین باشند، لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگوی بهاءالدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین، مثلا وضو و غسل و تیمم و نماز و زکات و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمومنین و باقی حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان و مسائلی که اغلب اوقات به آن واقع می‌شود احتیاج، مثل مسائل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و بنده آزاد کردن، و مقدار خونبهای قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضای او و زخمهایی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرت ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن، امثالاً لامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت، و مسائل آن را با عبارت واضح نزدیک به فهم مودی ساخت تا جمیع خلائق از خواص و عوام از مطالعه آن نفع یابند و بهره مند گردند."

بعد از شیخ بهایی شاگرد بزرگوارش علامه محمدباقر مجلسی، شیخ الاسلام، اعظم المحدثین، مولف دائره‌المعارف "بحار الانوار" نیز، در مقدمه کتاب معروفش "زاد المعاد" می‌نویسد:

"و اتمام این رساله (زاد المعاد) توسط این حقیر بنده عاصی، مقارن شد با زمان دولت عدالت ثمر و اوان سلطنت سعادت اثر اعلیحضرت سید سلطین زمان و سرور خواقین دوران، شیرازه اوراق ملت و دین و نقاوه احفاد سیدالمرسلین، آب و رنگ گلستان مصطفوی، چشم و چراغ دودمان مرتضوی،

سلطان جم خدم، خاقان فرشته حشم، شجاعت‌نژادی که تیغ آبدارش برای سرهای کفار نه‌ری است به سوی داربوار، و حسام آتش بارش برای خرمن حیات مخالفان و معاندان مضدوقه پرسل علیکما شواظ من نار، دستان داعیان مزید رفعتشان در آستان رفیع البنیانش با کف الخضیب همدستان، و خروش صوفیان صفوت‌نشان به زمزمه دعای خلود دولت ابد توأمان با عندلیبان اعصاب سدره المنتهی همداستان. هر که تیغ خلافت از نیام کین در کشید چون بید بر خود لرزید، و هر که جهاز آئینه نقاق در برکشید صورت مرگ خود را در زیر آن دید. گره جبین قهرش عقده‌گشای گره‌های کار بستگان، گشادگی کف دریا نوالش سحاب مزارع امل‌های پژمردگان، موسس قواعد ملت و دین، مروج شریعت آبی، طاهرین، حیاض ساحت درگاه خلاق پناهش از تقبیل شفاء سلاطین زمان لیریز، و خواقین دوران در صرح ممرد عزت و جلالش ترزبان به ندای قدمسنا الصراپها العزیز،... سلطان الاعظم و الخاقان الاغدد القوم، ملجاء الاکاسره و ملا ذالقیاصره، محیی مراسم الشریعه العزاء و مشید قواعد ملة البیضاء السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، الشاه السلطان حسین الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان، لازالت رایات دولته مرفوعه و هامات اعدائه مقومه"

این شیوه مرضیه حتی بعد از دوران این بزرگواران نیز در "مکتب روحانیت مبارز" ادامه می‌یابد، که نمونه آن مقدمه "معراج السعاده" رساله معروف ملا احمد نراقی در علم اخلاق و آداب و سنن اسلامی است که در زمان فتح‌علیشاه قاجار تالیف شده است:

"العیحضرت پادشاه جم جاه ملایک سپاه گردون بارگاه، و خدیو زمان، قبله سلاطین جهان و سرور خواقین دوران، بانی مبانی دین و مروج شریعت سیدالمرسلین، طغرای زیبای منشور خلافت و رونق جمال کمال مملکت، آفتاب تابان فلك سلطنت، خورشید درخشان سپهر جلالت، ما حی مائر ظلم و عدوان، مظهر ان الله یامر بالعدل و الاحسان، خسروی که انجم با وجود آنکه همگی چشم شده صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده، و سپهر پیر با آنکه همه تن و گوش گشته طنین طنطنه کشورگشایی چنین نشنیده (!) ... ممالک دل و جان را از لوٹ فرنگیان رذایل صفات پاک نموده، دیار ممالک اخلاق را چون ممالک آفاق در قبضه تصرف درآورده ..."

شاید تذکر این نکته بیمورد نباشد، که شخص آیت‌الله العظمی خمینی نیز در زمان تالیف "کشف الاسرار" یعنی در موقعی که هنوز کاملاً "بت‌شکن" نشده بود یا لااقل اطمینان زیادی به نتیجه بت‌شکنی خود نداشت، درباره همین دو علامه (شیخ بهایی و مجلسی) و بطور کلی‌تر درباره رابطه سلطنت با فقها در کتاب خود نوشته بود:

"هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که سلطنت حق فقها است. آری! اگر چنین سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است ... لکن فقها اساس حکومت سلاطین را نخواستند بهم بزنند، و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت آنها با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند، و گرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالیمقام در تشکیلات حکومتی با سلاطین همراهی‌ها کردند، مانند علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهایی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها، و هیچوقت با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده و تواریخ همه در دست است و پشتیبانیهایی که مجتهدین از آنها کردند در تواریخ مذکور است." (کشف الاسرار، صفحات ۱۸۶، ۱۸۷).

و البته این اظهار نظر آیت‌الله، منافاتی با اظهار نظر ایشان در دوران بعد از "بت‌شکنی" ندارد، زیرا بهر حال فتاوی "ولایت فقیه" می‌توانند متناقض با یکدیگر باشند و حتی می‌توانند با "احکام تغییر ناپذیر الهی" نیز منافات داشته باشند:

- سلطنت از اصل چیز مزخرفی بوده است، و رژیم سلطنتی اصولاً رژیم غلطی است (نوفل لوشاتو، ۲۲ آبان ۱۳۵۷)
- خداوند امر فرموده که مردم باید به عموم سلاطین کافر شوند و رجوع به آنها با کفر ورزیدن به آنها منافات دارد (قم ۴ تیر ماه ۱۳۵۸)
- اصولاً اسلام با اساس پادشاهی مخالف است هر کس سیره رسول اکرم را در وضع حکومت ملاحظه کند می‌بیند اسلام آمده است این کاختهای ظلم را

ویران سازد. سلطنت از مبتذل‌ترین مظاهر ارتجاع است. (در اشاره به بزرگداشت شاهنشاهی - نقل از کتاب زندگینامه نایب الامام خمینی)

آیا اصولاً این عصر صفوی، که طبقه آخوند را از مقام مدرس و واعظ و روضه‌خوان به مقام کارگردان عملی امور مملکت و حاکم سرنوشت مردم آن رسانید، عصر اعتلای تشیع بود یا ضامن فساد و انحطاط آن؟

بسیاری از محققان چه ایرانی و چه غیر ایرانی، بکرات متذکر شده‌اند که حکومت صفویه از آغاز هم بر پایه وابستگی واقعی به اصول تشیع بنیاد نهاده نشده بود، و دینداری پادشاهان این سلسله (بخلاف مملکتداری آنان) همانند دینداری بسیاری از علمای اعلامشان، فقط "دکانداری دین" بود.

شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی، جد بزرگ سلسله صفوی که در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری می‌زیست، تا آخر عمر خود عنوان شیخ داشت و هیچوقت ادعای سید بودن نکرد. حتی به گفته حمدالله مستوفی در "تاریخ گزیده" وی اصولاً مذهب سنت داشت و شیخ صدرالدین جانشین او هم خودش را سنّی شافعی معرفی می‌کرد. با این همه، پس از روی کار آمدن صفویه در آغاز قرن دهم هجری، "علمای اعلام" کشف کردند که شیخ صفی از سادات صحیح النسب حسینی بوده و با ۲۱ پشت به امام موسی کاظم می‌رسیده است. در این باره، با "خوض و غور در اخبار و احادیث معتبره" سلسله النسب بسیار دقیقی هم ترتیب دادند که مورد پسند خاطر "مرشد کامل" قرار گرفت.

شایان تذکرست که به تصریح "صفوةالصفاء" تراجم احوال رسمی خاندان صفوی، "شیخ صفی‌الدین در آغاز فقط يك مزرعه داشت که با حاصل آن اعاشه می‌کرد، ولی چون بمرد صاحب بیش از بیست قریه یا ملك شخصی بود."

و درباره این صوفی وارسته، در مکاتبات رشیدالدین فضل‌الله وزیر معروف عصر مغول چنین آمده است:

"بمناسبت عید فطر اجناس ذیل به عنوان تیمن و تبرک بحضور آن قطب الاقطاب اهداء شد: ۱۵۰ جریب گندم - ۳۰۰ جریب برنج سفید کرده - ۴۰۰ من روغن گاو - ۸۰۰ من عسل - ۲۰ من ماست - ۱۰۰ من دوشاب - ۴۰۰ من شکر - ۱۰۰ من نبات - ۳۰ راس گاو نر - ۱۳۰ راس گوسفند - ۱۹۰ غاز -

۶۰۰ مرغ - ۳۰ قاروره گلاب - ۱۰,۰۰۰ دینار وجه نقد. همه اینها از املاك رشیدی تقدیم شده است. (پتروشفسکی: اسلام در ایران)

چنانکه در مقدمه کتاب حاضر گفته شد برای غالب پادشاهان صفوی تعصب در شیعیگری، بیش از آنکه يك اعتقاد مذهبی باشد يك تاکتیک سیاسی بود. زیرا این تعصب برای جلب حمایت بیدریغ توده‌های ایرانی از آنان در مبارزه با دولتهای سنی مذهب عثمانی و از يك ضرورت داشت. در جنگ چالدران که صحنه زور آزمائی سپاهیان ایران و عثمانی بود، شاه اسماعیل با تمام تظاهر خود به اینکه "کلب آستان علی" بیش نیست، اشکالی ندیده بود که سپاهیان قزلباش او را به عنوان "مرشد کامل" بجای علی بگذارند و با فریاد "اشهدان اسمعیل ولی الله" به عساکر ترك بزنند، ولی همین شاه اسماعیل مراقبت کامل داشت که در تحریک اختلاف و دشمنی شیعه و سنی و ناسزاگویی دائم طرفین بیکدیگر، کمترین کاهش روی ندهد. در زمان سلطنت او، درویش‌ها (یا درویش‌نماهایی) بنام "تبرائی" پیدا شدند که جلو اسب فلان وزیر یا امیر می‌افتادند و در هر قدم به خلفای سنی لعنت و دشنام می‌فرستادند و خود شاه اسماعیل وقتی که در معابر می‌رفت مراقب بود که مردم هر چه بلند بر عمر و ابابکر و عثمان لعنت بفرستند، و هر جا که دشنامی بدانها می‌شنید، می‌گفت: "بیش باد، کم مباد!" و اگر کسانی بودند که عمدا یا سهوا در این دشنامگویی شرکت نمی‌کردند، قراولان مخصوص جابجا حساب آنها را می‌رسیدند (این کار در نیمه دوم دوران قاجار نیز معمول بود، یعنی شغل کسانی این بود که پیشاپیش کالسکه "بزرگان" راه بروند و به خلفای سه گانه فحش بدهند) سربازان قزلباش بصورت گروههای مختلف، تحت اداره يك آخوند در معابر حرکت می‌کردند و دسته‌جمعی فریاد می‌زدند: "بر عمر لعنت، بر ابابکر لعنت!" و می‌بایست درین مواقع کسبه محل و رهگذران نیز بلافاصله فریاد بزنند: بیش باد! اگر کسی تردید می‌کرد یا این حرف را یواش می‌گفت، یا فرمول دیگری بجای آن می‌گفت، فوراً به دستور آخوند راهنما به اتهام اینکه عمری است با ساطور قزلباش کشته می‌شد.

روز قتل عمر، "عید عمرکشان" اعلام شد، و آخوندها توصیه کردند که مردم این روز را جشن بگیرند و شبیه مقوایی یا پارچه‌ای عمر را آتش بزنند و

نسبت مفعول بودن هم به او بدهند. آثار این سیاست آخوندپروری و بازگذاشتن دست دکانداران دین در همه شئون سیاسی و اجتماعی و آموزشی و اقتصادی مملکت و تحریک دشمنی دیرپای شیعه و سنی، اگر هم در کوتاه مدت از نظر تامین وحدت ملی به سود کشور بود، در درازمدت برای جامعه ایرانی بقدری شوم و نافرجام بود که نمی‌توان با قاطعیت گفت آیا این آزمایش بزرگ تاریخی در نهایت امر، به نفع یا به ضرر ایران بوده است؟ زیرا موریانه "آخوند" که از آن تاریخ بصورت علنی و رسمی به پوک کردن ستونهای این بنای ظاهرا استوار پرداخت، خواه ناخواه می‌بایست روزی کار خود را به سامان ببرد و این بنا را بصورتی یکجا و بنیادی فرو ریزد، ولو اینکه بروز چنین فاجعه‌ای تا آغاز قرن پانزدهم هجری بتعویق افتد.

- "شاه اسماعیل بر اثر اتخاذ سیاست افراطی دشمنی با تسنن و از بین بردن مشایخ و بزرگان متصوفه، بین دو منطقه بزرگ نفوذ تمدن ایرانی افتراق انداخت و برای مدت چهار قرن از زمان سلطان سلیم تا دوره آتاتورک (که اصولا تمدن شرقی را ترک گفت)، نه تنها رابطه شرق و غرب را قطع کرد و پخش تمدن و فرهنگ ایرانی در جانب غربی این سرزمین پهناور منقطع شد، بلکه ایران در منطقه شرقی نفوذ تمدن و فرهنگ خود نیز بمناسبت افراط در اختلاف شیعه و سنی از گسترش این نفوذ محروم ماند. بعلاوه بمناسبت این سیاست، حکمت و فلسفه، فدای شریعت و فحش و بحث در آن شد و بدین ترتیب بود که فرهنگ و تمدن ایرانی به یکباره از رونق و جلال خود افتاد و دیگر آنرا باز نگرفت." (آرنولد توین بی، در کتاب بررسی تاریخ)

از شوم ترین یادگارهای عصر صفوی، رونق فراوان مکتب مرگ و عزا است که از آن پس بر همه شئون اجتماعی و فردی مردم ایران سایه انداخت و فرهنگ ملی ما را از همان دوره تبدیل به "فرهنگ بهشت زهرا" کرد.

در اینباره، این تحلیل تاریخی در کتاب "تشیع علوی و تشیع صفوی" بسیار جالب است:

- "مراسمی از نوع تعزیه‌گردانی، شبیه‌سازی، نعش و علم و کتل و عماری و پرده‌داری و شمایل‌کشی و معرکه‌گیری و قفل بندی و زنجیرزنی و

تیغ‌زنی و موزیک و سنج‌زنی و تعزیه‌خوانی و مصیبت‌خوانی و نوحه‌سرایی جمعی، مراسم و مظاهری است که از عهد صفوی به بعد در ایران معمول شد، زیرا تا آن وقت نه در نزد ملت ایران سابقه داشت، نه در دنیای اسلام و نه در مذهب شیعی. محققا بسیاری از مردم نمی‌دانند که تمام این مراسم از عزاداری‌های مسیحیان اقتباس شد و برای این کار دولت صفوی مقامی را به سیمت "وزیر امور روضه‌خوانی و تعزیه‌داری" ماموریت داد تا به اروپای شرقی که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیکی بر مبنای دشمنی مشترک با دولت عثمانی با آنها داشتند، برود و درباره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنجا تحقیق کند. وی مدتی مطالعه کرد و بسیاری از آن سنتها و مراسم جمعی مذهبی و تظاهرات اجتماعی مسیحیت، و برگزاری و نقل مصیبت‌های مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت، و نیز علائم و شعائر و ابزارها و وسایل خاص این مراسم و دکورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و همه را به ایران آورد، و در آنجا با کمک روحانیون آن فرم‌ها و رسوم را با تشیع و تاریخ تشیع و مصالح ملی و مذهبی ایران تطبیق دادند و به آنها قالبهای مسیحی اروپایی، محتوای شیعی ایرانی بخشیدند.

اساس مراسم عزاداری مسیحیان، بر نمایش زندگی شهدای نخستین نهضت مسیحیت و نشان دادن مظلومیت و شهادت آنان در دوران حکومت شرك و کفر امپراتوری سزارها و سرداران آنها است، و نیز شرح حال حواریون و بخصوص تراژدی مریم و بیان فضایل و کرامات و رنجها و مظلومیت‌های او، و از همه مهمتر احیای خاطره خونین عیسی مسیح و شکنجه‌ها و ظلم‌ها و سختی‌هایی که از قوم خود (یهودیه‌ها) و از ظلمه (رومی‌ها) تحمل کرده است. و این مراسم و اشکال برگزاری و نمایش و بیان آن در ایران صفویه تقلید و اقتباس شده و در خدمت تاریخ خاص شیعه و بیان مصائب اهل‌بیت و بالخصوص شهادت امام حسین و خاندان و اصحابش قرار گرفته است.

فقل‌زنی و زنجیرزنی و سینه‌زنی و تیغ‌زنی، حتی هم اکنون نیز به همین شکل هر سال در شهر "لورد" در سالروز شهادت مسیح برگزار می‌شود، و انجام این مراسم در ایران، که از نظر اسلامی بکلی محکوم و خلاف موازین علمی شرع است و همواره و همه ساله در دو سه قرن اخیر انجام شده است،

روشن کننده این نظر است که این مراسم ابتکار سیاست بوده است نه روحانیت واقعی. در عین حال این مراسم به روشنی با سنتها و حتی احکام شرعی منافات دارد. در شبیه‌خوانی‌ها يك نرهمرد نتراشیده سکینه می‌شود یا زینب و در صحنه ظاهر می‌شود. موسیقی که علما آن همه مدعی کراهت و حرمت آن هستند، در تعزیه‌ها حفظ شده است و پیداست که از مسیحیت آمده است. شبیه و تعزیر و نعش، تقلید کورکورانه از مراسم نمایش نعش عیسی بر صلیب و فرود آوردن و دفن آن است. نوحه‌های دسته‌جمعی درست یادآور "کور"های کلیسا است و پرده‌های سیاه که به شکل خاصی بر سر در تکیه‌ها و پایه‌ها و کتیبه‌ها آویخته می‌شود و غالبا اشعار جودی و محتشم و غیره بر آن نقش شده بی‌کم و کاست از پرده‌های کلیسا در مراسم مذهبی تقلید شده و شمایل‌گردانی و نقش صورت ائمه و دشمنان آنها و حوادث کربلا و غیره که در میان مردم نمایش داده می‌شود، "پرتره"سازی مسیحی است. حتی اسلوب نقاشیها همان است، در حالیکه صورت‌سازی در مذهب اسلام مکروه است. حتی نوری که بصورت يك هاله گرداگرد سر ائمه و اهل‌بیت دیده می‌شود درست تقلیدی است و شاید با فرّو ایزدی و فروغ یزدانی در ایران باستان توجیه شده است.

این تقلید از مراسم و تشریفات عزاداری مسیحیت اروپایی گاه بقدری ناشایسته صورت گرفته که شکل صلیب را هم که در مراسم مذهبی مسیحی‌ها جلو دسته مسیحی‌ها می‌برند، صفویه بدون اینکه کمترین تغییری در آن بدهند به ایران آوردند، و همین اکنون هم بدون توجه به شکل رمزی و مذهبی آن در مسیحیت جلو دسته‌ها راه می‌برند و همه می‌بینند که شاخصه نمایان هر دسته سینه‌زنی همین صلیب یعنی جریده (کتل) است، که در نظر هیچکس معلوم نیست برای چیست؟ و هیچیک از آنهایی هم که آنرا می‌سازند و حمل می‌کنند نمی‌دانند برای چه چنین می‌کنند؟ با این وجود، با اینکه این جریده در میان ما هیچ مفهومی ندارد و کاری نمی‌کند، همه شخصیت و عظمت و افتخار يك دسته عزاداری به همان جریده‌اش وابسته است. دعوای سر جریده است، ارزش و اعتبار و شکوه و فداکاری و اندازه ایمان و شور دینی يك دسته به بزرگی و سنگینی و زیبایی و گرانی جریده‌اش بستگی دارد. جریده نه تنها از نظر شکل همان صلیب است، بلکه از نظر لفظ هم فرم تحول‌یافته‌ای از تلفظ کلمه صلیب

(croix) در اروپای شرقی است، و این کلمه نه در فارسی و نه در عربی با این شکل هیچ مفهومی ندارد. دکورها و پوششها و پرده‌هایی که در اروپای شرقی و غالب کلیساهای کاتولیک وجود دارد و همه می‌بینند با همان شکل به ایران آمد، و چون مسجد امکان پذیرش این مراسم و تزئینات جدید را نداشت و برای چنین کارهایی ساخته نشده بود، ساختمانهای خاص این امور بنا شد بنام تکیه".

از صفویه تا به امروز

پس از دوره‌های کوتاه نادر و کریم‌خان زند و آغا محمدخان قاجار، دکانداران دین از آغاز سلطنت فتحعلیشاه دوباره با "کبکبه و دبدبه" بمقام قدرت و مرجعیت بازگشتند و به ادامه ایفای نقشی پرداختند که در دوران صفوی در اداره امور مملکت بر عهده گرفته بودند.

ولی این بار ایفای این نقش فاجعه‌انگیزتر بود، زیرا این قرن درست همان قرنی بود که ایران یا می‌بایست طی آن خود را با کاروان ترقیات علمی و صنعتی و اجتماعی جهان غرب همگام سازد - نظیر همان کاری که در نیمه دوم همان قرن در ژاپن انجام گرفت - و یا روز بروز بیشتر از این کاروان ترقی و تمدن فاصله بگیرد- و این کاری بود که با همت دستگاه حاکمه و روحانیت مبارز، در ایران انجام شد.

این ضرورت همگامی با ترقیات زمان، از همان اواسط عصر صفویه محسوس شده بود، ولی در آن موقع دولت صفوی يك دولت مقتدر بود، و استعمار اروپایی نیز هنوز مراحل اولیه خود را می‌گذرانید. در عصر قاجار، قدرت سیاسی و نظامی عهد صفوی در ایران از میان رفته بود و در عوض استعمار در جریان گسترش خود بود. سیاست استعماری انگلستان، که اهمیت استثنایی ایران را از نظر وضع هندوستان کاملاً در نظر داشت، و در عین حال بر اثر رقابت دائمی روسیه نمی‌توانست این کشور را صاف و ساده ضمیمه امپراتوری فخیمه خود کند، به اعمال نفوذ در داخله ایران و تبدیل آن به يك منطقه مورد اطمینان و بی‌خطر پرداخت، و چون به دستگاه حکومت مرکزی که روسیه نیز در آن لاقابل باندازه انگلستان نفوذ داشت اتکاء انحصاری نمی‌شد داشت، بیش از هر چیز بسراغ قدرت و نفوذ روحانیت رفت که کلید آن جلب

همکاری کارگردانان "روحانیت مبارز" بود، و اتفاقاً دولت فخمیه از همان زمان مسافرت سرآنتونی شرلی و سررابرت شرلی به ایران عصر صفوی، و ارتباط نزدیک این دو برادر با روحانیت وقت، در این زمینه از اطلاعات و از تجارب لازم برخوردار بود. بر این مینا، مثلث هزار ساله "حکومت - روحانیت - بازار" در قرن نوزدهم با ورود عامل تازه نفس و نیرومندی بنام "استعمار" در صحنه استحکام بیشتری یافت، و درین مثلث، گاه استعمار اصولاً جای حکومت را گرفت، یعنی اگر در امری مصالح دستگاه حکومتی ایران به مصالح استعمار انگلستان هماهنگ نبود، "روحانیت مبارز" تقریباً همیشه جانب مؤتلفین تازه نفس خود را می‌گرفت.

درباره نقش سیاست بریتانیای کبیر و رابطه دائمی آن با روحانیون منتفذ ایران در قرن نوزدهم و بیستم، آنقدر بررسی و تحقیق شده است که در اینجا نه امکان نقل آنهاست و نه اصولاً احتیاجی بدان هست. اگر خود شما خواسته باشید در این باره مطالعه کنید مدارکی را از قبیل تاریخ هشت جلدی روابط سیاسی ایران و انگلیس تالیف محمود محمود، دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران تالیف خان ملک ساسانی، حقوق بگیران انگلیس در ایران تالیف اسماعیل رائین، و خاطرات و یادداشتهای مخبرالسلطنه هدایت، حاجی سیاح، عبدالله مستوفی، ایران و مسئله ایران لرد کرزن را به شما توصیه می‌کنم.

این نقش تعیین کننده سیاست انگلستان در ایران، که در تمام طول فعالیت استعماری آن کشور با همکاری نزدیک مقامات منتفذ روحانی به اجرا در آمد، از همان نخستین سال‌های قرن نوزدهم توسط ناپلئون بناپارت در دوران تبعید او در جزیره سنت هلن مشخص شده بود:

- "بسیار امیدوار بودم که ایران را حلقه دوستان ثابت خود درآورم و برای اینکار کوشیدم تا آنرا تبدیل به کشوری مُدرن و مترقی و فعال کنم. فکر می‌کردم که این کشور نیز به منافع حقیقی خود پی برده است. ولی درست در موقع حساس و حیاتی، دریافتم که مساعی دولت انگلستان و عمال در جلوگیری از این برنامه از تمام کوششهای من مؤثرتر بوده است." (ناپلئون، خاطرات سنت هلن).

- "در نیمه دوم قرن نوزدهم، صد سال پیش، درست در همان سالها که دولتهای اروپا خیمه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را پس از تسخیر نظامی آسیا و آفریقا در این سرزمینها بر پا می‌کردند و روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان اروپایی از استنمار سخن می‌گفتند و جنگ طبقاتی و موضوع رهایی طبقه کارگر و مبارزه با سرمایه‌داری مورد بحث بود و مسئله جامعه آزاد و برابر انسانی مطرح می‌شد و کتابها در این زمینه به تحریر در می‌آمد و... در هر يك از کشورهای اسلامی يك عدد "امام زمان" ظهور می‌کرد. در ایران به فاصله بیست سال دو تا پیدا شد که دومی به پیغمبر و بعد به خود خدا تبدیل شد، و همین امام زمان بازی در هفده جای دیگر از کشورهای اسلامی تکرار شد. یکجا بحث بر سر موضوع امامت و حل مسئله باب مهدی قائم بود و جای دیگر کشف عالم هورقلیای شیخ احمد احسانی و اختراع رکن رابع در جنس امام و کند و کاو در ستون روایات و اخبار "بحارالانوار" برای پیدا کردن علائم ظهور و خصائص حضرت امام عصر و انطباق آن با مدعیان مهدویت و کشمکش میان فقیه و شیخی و صوفی و غائله دین‌سازی و جنگ و جهاد در همه شهرها و روستاها، و همه آنها از یکجا آب می‌خورد." (شریعتی، بازگشت به خویشتن)

از زمان فتحعلیشاه به بعد، دوباره پای مکتب قدیمی دکانداران دین در تمام شئون اداری و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مملکت باز شد. بقول يك محقق شوخ: "حافظان شرع مبین، از جوار عتبات عالیات تقیه و انزوا را کنار گذاشتند و مشکل‌گشای مسائل شرعی و اساسی، یعنی گرفتاریهای حرمسرای هزار نفری خاقان اعظم شدند، و از آنجا به مشکل‌گشایی گرفتاریهای کافه مومنین پرداختند."

بساط سینه‌زنی و قمه‌زنی و علم و کتل و شیر و فضا و تعزیه و نمایش، با وسعتی معادل عصر صفوی در ایران براه افتاد، و بزودی از آن نیز فراتر رفت. سیاست جلوگیری از تجدد و تحول، مخالفت با تاسیس مراکز علمی و فرهنگی نوع غربی در ایران، تقویت منظم تعصب و جهل و خرافات، همراه با تریاک و ارتشاء و فساد و بیگان‌پرستی، نفوذ طبقه آخوند را در تمام شئون زندگی مردم ایران از یکطرف، و نفوذ استعماری دولت فخریه انگلستان را از

طرف دیگر توسعه بخشید، و طبعا جامعه ایرانی را نیز منظمآ عقب افتادتر، منحط تر، حقیرتر، جاهل تر یعنی "ملاپسندتر" و "استعمار پسندتر" کرد. آگاهان خارجی و مراکز سیاسی بین المللی، عادت کردند که دو نام آخوند و انگلستان را کنار همدیگر بگذارند و تا به امروز نیز ضرورتی برای تغییر این رویه احساس نکرده اند.

البته این پیوند نامبارک، برای امت شیعه حاصل مثبتی بیار نیآورد، ولی برای دکانداران دین خیلی برکات به همراه آورد:

- امروزه روحانیون هر یکی خود در مقام امیرالامرای ملت هستند. کسب و تجارت آنها، فلاحات آنها، خوردن خون و گوشت يك مشیت رعیت بی صاحب و بی پناه است. جناب مجدالاسلام نایب مناب پیغمبر اکرم کالسکه چند اسبه سوار می شود، عمارتهای رفیع و زنان متعدد دارد، هر کدام از آقازادگانش به فراخور متاع دکانداری پنج نفر عیار طرار به اسم محرر دارد. خرج آن دستگاه محترم را از مال مسلمانان بیچاره به واسطه احکام باطله و تصرف در اموال صغیر و کبیر و ظلم و تعدی در حق عموم برنا و پیر می نمایند. (میرزا ملکمخان: اسناد وزارت امور خارجه انگلستان).

- "هر کسی را که ملاها بگویند "بابی" است کارش ساخته است. بسیاری از این ملاها از مردم توقعاتی داشته اند که برنیامده، و بدون هراس آن بیچاره ها را به تهمت بابی و یا بهایی بودن نابود کردند. تحت این عنوان چه خانواده ها از میان رفتند و چه سرها بر باد رفت و حکام چه دخلها کردند و حکام شرع چه پولها به جیب زدند، در حالیکه همه اینها فقط تهمت بود و بس. روزی در محضر ملا محمد علی که از علمای بزرگ عصر بود نشسته بودم. مردی آمد و گفت: آقا، آیا هر گناهی توبه دارد؟ قاضی گفت: تا گناه چه باشد! آن مرد گفت: یقه مردی را گرفتم تا پول نهار از او بگیرم، ولی او نداد. شیخی رسید و پرسید چه خبر است؟ گفتم این مرد بابی است، هر دو او را بردیم پیش حاکم شرع تهران. پرسید چه می گوئید؟ گفتیم بابی آورده ایم. گفت: گفتگو ندارد ببرید آسوده اش کنید. بردیم و میر غضب سرش را برید" (خاطرات حاج سیاح).

- "بسیاری از مردم هستند که روزها است نان پیدا نکرده اند و با شلغم زندگی می کنند. بعلت احتکار گندم و جو توسط روحانیون ملاک از شدت

پربیشانی دختران ۹ ساله خود به مقاطعه می‌دهند با اسم صیغه یا فروش. در مدرسه نمدالان و سایر مدارس طلبه‌ها کارشان صیغه‌دادن زن و دختر است که به خود آن زنان وجه مختصری می‌دهند و بقیه دخل خودشان است. هر کس در این مدارس (طلبه‌خانه‌ها) وارد شود طلبه‌ها قلیان می‌دهند و بعد می‌پرسند: زن می‌خواهی یا دختر؟" (نقل از همان کتاب)

- "در سلطان آباد (اراک) اربابی بزرگتر از حضرت حاج آقا محسن نیست. صد پارچه ملك شش دانگی دارد. غیر از آنچه در آنها شريك است و دندان برای تصاحب همه آنها در آینده تیز کرده. این جناب حجة الاسلام حاجی آقا محسن مجتهد ریش سفید نود ساله‌ای است و سالی ۲۵,۰۰۰ خروار گندم ضبط انبار دارد که از قرار نان يك من يك قران می‌شود يك كرور تومان در سال. گفته‌اند که دویست هزار تومان هم نقدی املاك و اجاره مستغلات شهری دارد با ۳,۰۰۰ تفنگچی در املاكش. زیادتز از ۳۰ زن دارد، و عجب است که می‌گویند پدر مرحوم حجة الاسلام فقط صاحب يك قطعه زمین کوچکی و سال ۱۷ من گندم بوده است. البته همه این مکننت را جناب آقا از راه حلال جمع فرموده‌اند و هر چه شب و نصف شب مناجات کرده‌اند که: ای خدای مهربان این همه مال و منال را می‌خواهم چه کنم؟ خداوند عادل با زبان بی‌زبانی به ایشان فرموده است: تو نمی‌دانی، من يك دوستی مخصوصی با تو دارم که با اجدادت محمد و علی نداشتم ... به این جهت اراده کرده‌ام لقمه را از گلوی هزار نفر مظلوم گدا ببرم و به زور به تو جناب حجة الاسلام حاجی آقا محسن بدهم." (از خاطرات ظهیرالدوله - نقل از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران)

- "حاجی ملا علی کنی تمام دهکده کن و اراضی وسیع آنرا تا حوالی جاده کرج و پشت اوین و درکه تصاحب کرده بود و هر سال چند صد خروار گندم احتکار می‌کرد و با ایجاد بازار سیاه مصنوعی و قحطی ساختگی آن گندمها را به دو یا چند برابر قیمت می‌فروخت، و این موضوع را کریم شیرهای ما به لطیفه‌های متعدد ساخت و سید علی آقا یزدی مجتهد در همان سالها فتوا به انگلیسها می‌فروخت و پول می‌گرفت." (از همان کتاب)

- "دیگر از علمای اعلام حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی معروف به حجة الاسلام ساکن اصفهان است. کنیز او حکایت کند که آن

بزرگوار هر شب از نصف شب تا صبح به گریه و زاری و تضرع اشتغال داشت و مانند دیوانگان بر سر و روی خود می‌زد و دعا و مناجات می‌خواند و پس های‌های گریه می‌کرد و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود که او را فتق عارض شده بود و با فتق بند فتق او را بستند. و چون صبح می‌شد عمامه بر سر و عبا بر دوش می‌گرفت و تا شب آرام بود. و دولت و ثروت حجة الاسلام بعد از انجام فقر و افاقه چنان است که گویا از احصاء گذشته باشد و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردید. آن بزرگوار را رسم بر این بود که چون تنخواهی برای مصارف معینه پس از وفات واقف در اختیار ایشان گذاشته می‌شد آن مال را به معامله تجارت می‌داد و منافع حاصله مال خودشان می‌شد. تا اینکه در اندک زمانی ربح بسیار نمود و اگر مالی می‌داد به بیع شرطی، پس از رسیدن موعد بلافاصله آن بیع را تصرف می‌کرد و نگاه می‌داشت تا می‌فروخت. پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه‌اش، خانه مرحوم آقا محمد بید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف به کیمیا بود و خانه اش مشتمل بود بر دورو و بیوت بسیار داشت. هفت پسر داشت هر يك اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزا زین‌العابدین در اصطبل او هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال حجة الاسلام، قطع نظر از پسران و عیال ایشان، صد نفر در شماره آمده بود، از خادمان و کنیزان و زنان، و قراء و ضیاع و عمار بی‌اندازه داشته، در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از مال خود داشته، گویا زیاده از دو هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کروند بود که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود، قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر. و يك باب آسیا در نجف‌آباد داشت که مستمرا روزی يك تومان اجاره او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریبا شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان مدخل آنها بود و دهاتی که در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بود، مجملا سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که به دیوان می‌رسید" (از رساله خیراتیه در رد بر

صوفیه، نقل از کتاب: تاریخ اجتماعی ایران در دوره معاصر، تألیف سعید نفیسی).

"مرحوم آقا سید صادق پیشنماز تنکابنی حکایت کرده است که: زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد. پس از راه نهادن عبور کردم که بلکه از کرامات عالم بزرگوار ربانی سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسینی طباطبائی بروجردی معروف به بحر العلوم که در شب آدینه ماه شوال ۱۱۵۵ در کربلا تولد یافته بودند، چیزی دریابم. پس به خدمت ایشان رسیدم. نهایت باصفا و با اخلاق به نظر آمد. در آن صفحات مردم را باو اخلاص زیادی بود. پس از پرسش از حال من سوال کرد که: سبب آمدن شما اینجا چیست؟ گفتم چون کرامات شما در اصقاع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی از آن را به رأی العین مشاهده کنم. سید گفت مرا کرامتی نیست و سبب اشتها کرامت آنست که: هرکسی از مادر متولد می‌شود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از مادر متولد می‌شود و آن کودک را همزاد این شخص می‌نامند و مرا همزادیت که آن همزاد چنان اتفاق افتاده که پادشاه طبقه‌ای از طبقه جنیانست و این همزاد من پنج شش نفر از اجنه برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند، مثلاً گاهی ظرف خانه من خالی از آب است، يك دفعه ملاحظه می‌کنی پر آب است و گاهی طفل در گهواره گریه می‌کند و بسا باشد که گهواره می‌جنبند، بدون اینکه کسی او را بجنباند، یا این که هیزم نیست، پس ناگاه هیزم آورده می‌شود. یا اینکه خاموش شد، بيك دفعه آتش زده می‌شود. بدون اینکه کسی آتش بچیند و چون مردم اینگونه امورات را می‌بینند گمان می‌کنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست، بلکه این گونه کارها از آن اجنه می‌باشد. مولف کتاب گوید که: حکایت همزاد معروفست و از شیخ احمد احسائی سوال نمودند که: سبب چیست که انسان در بعضی از احوال بدون سببی از اسباب ظاهره ملول و مکدر می‌شود؟ شیخ احمد چند وجه در جواب گفته: یکی اینکه هر کسی را همزادیت از اجنه، چون او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با او دارد ملول می‌شود و سببش را نمی‌فهمد. دوم اینکه چون امام برنامه اعمال شیعیان آگاه می‌شود از برای صدور معاصی ملول می‌شود و چون امام قلب عالم امکان

است و هر وقت که قلب او را کلالت و ملالتی روی داد آن ملالت در همه
اعضاء سرایت می‌کند همچنین ملالت امام بر همه سکنه عالم سرایت می‌کند."
(نقل از همان کتاب)

"جناب شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جناحی نجفی معروف به
کاشف الغطاء رحمة الله، بسیار کثیرالاکل بودند. گویند که: هر نوبتی يك من
تبریز طعام و صد درم پیاز و ده تخم فلفل و يك راس بره غذای ایشان بود و هر
شب را هم با زنی مقاربت می‌نمودند و هر شب، دو ثلث شب را بیدار بودند و
به عبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشتند... و آن جناب، فتحعلیشاه را اذن در
سلطنت دادند و او را نایب خود قرار دادند، اما با شرایط چند که: در هر فوجی
از لشکر مودنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد هر هفته يك
روز و عظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت آن را در چهار کتاب کشف الغطاء
نوشته‌اند. مسموع شده است که شخصی به خدمت حضرت شیخ رسید که مسئله
محتاج‌الیه خود را سوال نماید. بناگاه غذای شیخ را آوردند. دید غذای بسیار
آوردند و در آنجا بجز شیخ کسی نبود. با خود اندیشید که قانون مجلس اعیان آن
است که غذا بسیار می‌آورند لیکن همه آنرا نمی‌خورند، هر چه ضرور است
صرف می‌شود و باقی را ملازمان صرف می‌نمایند. پس شیخ به اکل پرداخت و
تمام آن غذا را مصروف داشت. آن مرد تعجب کرد و با خود اندیشید که: این
غذایی که شیخ خورده اکنون ابخره آن به دیوانخانه دماغ او می‌نشیند و معلوم و
مجهول او یکسان خواهد بود و در چنین وقتی سوال نمودن بیجاست و بیفایده.
پس آن مرد برخاست که رفته باشد. شیخ فرمود که پس برای چه کار آمده‌ای؟
گفت کاری نداشتم. پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز داشت
و عرض کرد که بجهت کثرت اکل شما از خیال سوال گذشتم. پس شیخ فرمود
که مسئله خود را بیان کن. آن مرد بیان کرد. شیخ جواب آن مسائل را به نحو
استیفا با فروع بیان فرمود. پس از آن فرمود که: حضرت خلاق عالم مرا در
علم، فرید دهر ساخته و همیشه به لذایذ روحانیّه متلذذ می‌باشم، و در اکل نیز
اشتهای وافر به من عطا فرموده که به لذت نعمتهای او علی الدوام متلذذ
می‌باشم، و چنان شهوتی به من کرامت فرموده که هر شب باید مجامعت نمایم،
و چنان قوه اطاعت و طاعت به من موهبت فرموده که همیشه از نصف شب تا

صبح به راز و نیاز حضرت بی‌نیاز دمساز و مداومت دارم، و ترا نه فهم و ادراك است که غذای روحانی است و نه آن اشتهای به مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که به مباشرت متلذذ شوی و نه آن قوه شبخیزی که به عبادت قیام نمایی، پس نه لذت دنیا را برده‌ای و نه لذت آخرت. آن جناب بسیار خوش احوال بود و همیشه کنیزی به همراه داشت و در اسفار هر کجا که شهوت بر او غالب می‌آمد حکم می‌فرمود که چادر می‌زدند و رفع حاجت می‌نمود" (نقل از همان کتاب)

سازمان روحانیت شیعه در تمام دوران قاجار، به صورت یکی از مقتدرترین و متنفذترین سازمانهای تصمیم و اجرا، مشغول کار بود، و این نفوذ جز در موارد معدودی نظیر انقلاب مشروطیت (آنهم تنها توسط چند تن از مراجع) همیشه در جهت جلوگیری از پیشرفت و تحول فکری و اجتماعی توده بکار گرفته شد. "قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی"، مستلزم حفظ وضع وجود و ممانعت از هر گونه جرح و تعدیلی در مقررات شرعی بود، چه برسد به تغییر آنها. و طبعا این قوانین لا یتغیر و ابدی بر احادیث و احکام محدثان بزرگوار و روایت عالیقدر و کتب و اساتید معتبره‌ای تکیه داشت که در طول قرون بصورت گنجینه گرانبهای فقه و حدیث بر روی هم انباشته شده بود. و تازه در خود قرن نوزدهم نیز، "غناى باز هم بیشتر این گنجینه" کوشش لازم بعمل آمد:

- "از تالیفات آن عالم جلیل‌القدر (آقا سید محمد طاب ثراه) جامع العیاب‌راست که يك مجلد آن در مبحث غسل جنابت نزد من است و در این کتاب مباحث غسل زیاده از ۷۰ کتاب را نوشته است و نیز مفاتیح الاصول و مناهل و مضایب و اصلاح العمل و الاکلیل المصائب. و حجة الاسلام آقا شفیع بروجردی نوشته است که از آن جناب شنیدم که می‌فرمود: مولفات من شامل سیصد هزار بیت یا بیشتر است. ولی مولفات این فقیر (مؤلف قصص العلماء) زیاده از این مقادیر است و بلکه زیادتر از دو کرور بیت است، در صورتیکه مرحوم حاجی محمد صالح بزغانی از تلامذه آقا سید محمد می‌فرمود که ایشان در مدت هر شبانروز شش تالیف داشته اند! (قصص العلماء تالیف محمد بن سلیمان التتکابنی، از فقهای اصولی قرن ۱۹، نقل از کتاب ملیت و زبان تالیف شاهرخ مسکوب).

و فراموش نباید کرد که گاهی خاقان اعظم، خود نیز در زُمره این "خدامان شرع انور" در می‌آمد و از راه قلم و کتابت سعی در توضیح و تشریح اصول دین مبین می‌کرد، مانند ناصرالدین شاه که می‌نوشت:

آدم نه به گندم جنان راغب بود شوق دگرش به جان و دل غالب بود
می‌خواست بهانه‌ای که آید به نجف مقصودش علی بن ابیطالب بود!

و البته خاقان اعظم مانعی نمی‌دید که در همان عصر نیز، مانند دوران صفوی به آسانی آب خوردن فرمان طناب انداختن، قهوه قجری دادن، سر بریدن، شلاق زدن و سایر دستورهایی که در سفرنامه‌ها و کتابهای متعدد دیگری از رجال آن عصر بتفصیل از آن سخن رفته است بدهد، و این امر منافاتی با ستایش علی نداشته باشد، زیرا يك "شفاعت علی" در روز جزا، بهرحال برای کشیدن خط بطلان بر همه اینها کافی است و علی را هم فقط با این نوع ستایشها راضی می‌توان کرد.

مراجع تقلید دوره قاجار عموماً نقش فعال و کارسازی در امور مملکتی داشتند، که نمونه‌هایی از آنرا در اعلام جهاد ایران علیه دولت روس (که منجر به شکست ایران و انعقاد عهدنامه ترکمانچای شد)، و ماجرای تنباکو (که ماهیت واقعی آن بر اساس اسناد وزارت امور خارجه انگلستان در کتاب "اسرار و عوامل سقوط ایران" بتفصیل تشریح شده است) و نقش شیخ فضل اله نوری را در مشروطیت می‌توان یافت.

سرشناس‌ترین این مراجع به ترتیب تقدم و تأخر زمانی عبارت بودند از: حاج ملا هادی سبزواری، سید حسن تقوی تهرانی (که فتحعلیشاه با او صیغه اخوت خواند تا در محشر شفاعتش را بکند، و بهمین جهت اولاد وی به سادات اخوی معروف شدند)، حاج ملا علی کنی، حاج میرزا حسن شیرازی (قهرمان رژی تنباکو)، شیخ مفید، سید محمد کاظم یزدی، سید عبدالله بهبهانی، حاج شیخ فضل‌اله نوری، حاج شیخ عبدالنبی نبوی نوری، حاج شیخ عبدالکریم حائری، آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا ضیاء عراقی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقا سید کاظم بروجردی، میرزا مهدی شیرازی، سید عبدالهادی، آقا سید حسن عرب، شاهرودی، سید ابوالقاسم کاشانی، بهبهانی، سید کاظم شریعتمداری، گلپایگانی،

مرعشی، خوئی، شیرازی، خمینی. مرکز اصلی کار اینان قم یا نجف بود، که حوزه‌های مشهد، اصفهان، تهران و غیره نیز وابسته بدین دو مرکزند.

* * *

از عجایب آنکه این مراجع تقلید، که طبعا از حد اعلاى وقوف بر احکام و فتاوی شرع انور برخوردار بوده‌اند، به شیوه مرضیه بزرگان گذشته مکتب دین، نظریات و احکامی درست متناقض با یکدیگر صادر کرده‌اند که گاه برای مملکت سرنوشت ساز بوده است.

بعنوان نمونه، به یکی از این موارد که شاید از نظر ملی حیاتی‌ترین آنها نیز بوده است، توجه فرمائید.

در اواخر سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، در گرماگرم کشمکشهای سیاسی که تغییر سلسله سلطنتی را از قاجاریه به پهلوی بدنیا آورد، رضاخان سردار سپه به صلاحدید عده‌ای از نمایندگان مجلس و مشاوران خود، پیشنهاد تغییر رژیم ایران را از سلطنتی به جمهوری مطرح کرد، ولی این موضوع، جنجال فراوانی را از جانب موافقان و مخالفان در مجلس و مطبوعات و بطور کلی در جو سیاسی ایران برانگیخت.

در آن هنگام بزرگترین مراجع اجتهاد شیعه سه نفر از آیات عظام بنام سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، محمد حسن غروی نائینی و شیخ عبدالکریم حائری در نجف و در قم بودند، که درباره افضل آنها، آیت‌الله اصفهانی، آیت‌الله خمینی در کتاب کشف الاسرار خود (صفحه ۲۱۱) چنین نوشته است:

- "امروز در قطر شیعه، آن روحانی که احترامش از همه بیشتر است و شتر تقلید در خانه او زانو بر زمین نهاده، رئیس روحانین آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی است. شما از این مرد بزرگ کدام محافظه‌کاری و کدام حرف خرافی شنیده اید؟"

این آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی، به همراه دو آیت‌الله نامبرده دیگر در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۰۲ تلگرام زیر را در مورد پیشنهاد رضاخان سردار سپه به تهران مخابره کردند:

" بسم الله الرحمن الرحيم جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تاييداتهم، چون اخيرا اظهاراتی درباره

تشکیل جمهوریت شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا نقض عنوان جمهوریت و الغاء اظهارات مذکوره و اعلان آنرا به تمام بلاد خواستاریم. به تاریخ ۱۶ حمل ۱۳۰۲ - الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمد حسن غروی نائینی، الاحقر عبدالکریم حائری".

پیرو این تلگرام، فعالیت گسترده‌ای در محافل سیاسی بخصوص در مجلس شورای اسلامی ملی بمنظور مخالفت با فکر تاسیس جمهوری در ایران آغاز شد که رهبری آنها را در مجلس، سید حسن مدرس شخصیت معروف سیاسی مذهبی وقت بعهده داشت (همان کسی که توسط زعمای جمهوری اسلامی، از آیت‌الله خمینی تا مسئولان رادیو و تلویزیون و مطبوعات، از بزرگترین بت‌شکنان روحانیت مبارز شناخته شده است). در این باره یکی از "ریش سفیدان" عالم مطبوعات در آن دوران، حسن حلاج مدیر روزنامه معروف حلاج، مذاکرات حضوری خود را با مدرس چنین نقل کرده است:

- "نویسنده در همان روزها با مرحوم مدرس ملاقات و درباره جمهوریت از او پرسش کردم. آن مرحوم گفتند: من با جمهوریت در ایران مخالفم. ولی با سلطنت هر آدم لایقی در این مملکت موافقت می‌کنم، زیرا علاوه بر آنکه اصولاً جمهوریت با طریقه جعفری مناسب نیست، ملت نیز هر روز گرفتار دسته بندی برای انتخابات رئیس جمهور نمی‌شود." (حسن حلاج، نقل از کتاب تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرن معاصر).

و در همین مورد، حاج مخبرالسلطنه هدایت، شخصیت معروف سیاسی ایران، در کتاب "خاطرات و خطرات" خود می‌نویسد:

- "مرامی که مورد توجه دسته‌ای در مرکز ولایات است، جمهوری است که می‌باید بحث آن بالاخره به مجلس بیاید. ولی سعی مدرس این است که اکثریت با مخالفین جمهوری باشد، و لذا از گذشتن اعتبارنامه‌های موافقین جمهوری جلوگیری می‌کند."

مقارن با همین موقع، سردار سپه در "یادداشت‌های سفر خوزستان" خود متذکر می‌شود که:

"- در خلال این احوال به من (در بوشهر) تلگرافی از علما رسید که با عقیده من در مورد تاسیس حکومت جمهوری مخالفت کرده بودند و جمهوری را مخالف مصالح مملکت تشخیص داده بودند. خوشحال شدم که علماء اعلام به مصالح مملکت کاملاً وارد و آشنا هستند و با چشم و دل بیدار مقتضیات زمان و مکان و محیط را خوب تشخیص می‌دهند."

و با همه اینها، در سال ۱۳۵۸، حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، مدظله العالی، که آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی را "بزرگترین مرد در قطر شیعه" اعلام فرموده‌اند، و خودشان تلمیذ آیت‌الله العظمی آقا شیخ عبدالکریم حائری بوده‌اند، و سید حسن مدرس را اسطوره روحانیت مبارز نامیده‌اند، حکم قاطع صادر و فرمودند که "دشمنی با جمهوری اسلامی دشمنی با اسلام است"، و پس از اعلام رسمیت این جمهوری، در پیام خود به ملت ایران تصریح کردند که: "صبحگاه ۱۲ فروردین که جمهوری اسلامی برقرار شده، روز اولین حکومت الله در جهان است!"

بخش دوم

مبانی فکری و مذهبی

مکتب دکانداران دین

" ... این ماجرای اسلامی است که مسخ شده و دست به دست و حرفه به حرفه دکان تحصیل مرید قرار گرفته است "

آیت الله محمود طالقانی (نشریه مخصوص
روزنامه اطلاعات، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱)

" برای اینها سرنوشت ملت و مذهب مسئله‌ای نیست. زیرا
آنچه هست ایمان نیست، دکانهای ایمان است. "

علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی

تحلیلی از احادیث

پس از بررسی کلی در تاریخ تشیع و تحولات آن در دوران دین و در دوران دکانداران دین، اکنون به بحث اصلی کتاب حاضر یعنی تحلیل احادیث می‌پردازیم، که ایدئولوژی مکتب "روحانیت مبارز" کلا بر آن بنیاد نهاده شده است، و شصت میلیون مردم ایران نیز امروز طوعا یا کرها، در زیر سلطه همین ایدئولوژی بسر می‌برند. چون این بررسی مستلزم استناد به احکام قاطع شرعی در مورد احادیث و فتاوی ناشی از آنهاست، و اینکه مجریان این فتاوی و احکام چه کسانی باید باشند، این احکام را از قول صالحترین مقام ممکن یعنی آیت‌الله العظمی موسوی خمینی نقل می‌کنم و علت نیز خیلی روشن است: آیت‌الله خمینی، حفظ اله تعالی، برای اولین بار در تاریخ اسلام و در تاریخ تشیع تصدی امر "ولایت فقیه" را بر عهده دارند. و چون در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق که: "قال رسول الله: من ام قوما و فیهم من هو اعلم منه وافقه منه، لم یزل امرهم فی سفال الی الیوم القیامه" (رسول خدا فرمود: کسیکه زمام امور مردمی را بدست گیرد در حالیکه در بین آنها فردی عالم‌تر از او یا فقیه‌تر از او وجود داشته باشد، روزگار آن مردم تا قیامت رو به تباهی رود) (روایت ابی القاسم بن قولویه، نقل از ابن ادریس) و با توجه به اینکه بحمدالله روزگار مردم ایران در دوران ولایت فقیه بهیچوجه رو به تباهی نرفته است و بعون اله تا روز قیامت هم نخواهد رفت، بنابراین جای تردیدی نمی‌ماند که آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، در سمت فقیه والی، اعلم علماء و افقه فقهای عصر خود هستند، البته صرفنظر از آنکه به تصریح ناشر توضیح المسائل: "زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، در هم کوبنده ستمگران، بت‌شکن عصر، منجی نسل" نیز هستند. درین صورت اگر به چنین مرجعی استناد شرعی نشود، به چه مقام دیگری می‌تواند استناد بشود؟

امام خمینی، در "نامه‌ای از امام موسی کاشف الغطاء" (صفحات ۸۵، ۸۰ و ۹۲) تصریح کرده است که:

"اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بعهدہ فقہاست^۱، از گرفتن خمس و زکوٰۃ و صدقات و جزیہ و خراج تا اجرای حدود و قصاص و حفظ مرزها و نظم شهرها، همه و همه. همانطور کہ خداوند، پیغمبر اسلام را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقہای عادل ہم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی را مستقر گردانند."

"در حکومت اسلام باید فقہا متصدی امور باشند. ایشان هستند کہ بر تمام امور جزائی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زیاد شود."

"فقہا اوصیای دست دوم رسول اکرم هستند و اموری کہ از طرف رسول الله به ائمه و اگذار شده برای آنان نیز ثابت است. فقیہ وصی رسول اکرم است و در عصر غیبت ہم امام المعلمین و هم رئیس المّٰه است. فقہا حجت بر مردم هستند همانطور کہ حضرت رسول حجت خدا بود و هیچکس حق تخلف از او را نداشت. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان و اگذار شده است. هر کس تخلف کند از آنها، از خداوند تخلف کرده است."

بدین ترتیب، تردیدی نمی باید داشت کہ از زمان غیبت امام عصر تا زمان ظهور مجدد ایشان، کہ به گفته آیت الله اعظم (در کتاب ولایت فقیہ) ممکن است تا صد هزار سال دیگر طول بکشد، کار نظارت بر اجرای دقیق قوانین و مقررات الهی بر عهده ولی فقیہ و عمال اوست.

ولی حدود این قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی کدام است؟ اینجا باز خود امام موضوع را روشن فرموده است:

"قانونهای اسلام مانند قانون مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و جلوگیری از مسکرات و ساز و نواز و زنا و لواط و قوانین

۱- البته آیت الله در کتاب دیگر خود، کشف الاسرار (صفحه ۲۳۴) فرموده است کہ "ما نگفته ایم و نمی گوئیم کہ فقیہ خودش باید حکومت کند، شاه باید نظامی باشد و فقط از قانون رسمی مملکت تخلف نکند". و باز در همان کتاب (صفحه ۱۸۶) فرموده است: "فقہا و مجتهدین هیچوقت طالب حکومت نبوده و با اصل و اساس سلطنت مخالفی نداشته اند". ولی تناقضات جزئی است و اشکال شرعی ندارد.

تطهیر و تنظیف و وضو و غسل و امثال آنها قوانین ثابت الهی است. " (کشف الاسرار، صفحه ۳۱۵)

- "پیغمبر اکرم برای مستراح رفتن، مجامعت کردن، شیر دادن، چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده، و برای هیچ چیز کوچک و بزرگ نیست که تکلیف معین نکرده باشد." (کشف الاسرار، صفحه ۱۰۷)

- "پیغمبر برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد. دستور می‌دهد که مجامعت چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا در موقع انعقاد نطفه چه باید باشد؟" (نامه‌ای از امام موسی کاشف‌الغطاء، صفحه ۲۸)

- "علامه مجلسی متذکر شده است که چون بعثت حضرت رسول اکرم مخصوص زمان او نبود، بلکه مبعوث بر کافه خلق تا روز قیامت، از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد، و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت‌الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد، و در فرایض و موارد و قضایا و معاملات و احکام واقفه حقه به وحی الهی مقرر نمود." (همان کتاب)

تا اینجا تکلیف این دو موضوع روشن شده است که: اولاً فقها تنها نمایندگان و جانشینان امام غایب و حجت خدا و امام بر سایر بندگان در اجرای احکام و قوانین ثابت الهی هستند، ثانیاً این احکام و قوانین از حکومت و قضا و مالیات و جنگ و صلح گرفته تا آداب بیت‌الخلاء و جماع و خوردن و آشامیدن دقیقاً توسط پیغمبر اسلام مشخص شده‌اند.

اکنون سوال سوم پیش می‌آید که مومن، برای آگاهی بر این قوانین و احکام دقیق الهی و نبوی، که بدین ترتیب در تمام امور زندگی، از کوچک تا بزرگ، در تمام سنوات و شهور و ایام و ساعات و دقائق عمر به رعایت آنها الزام دارد، به کجا باید مراجعه بکند؟ این مشکل نیز توسط آیت‌الله العظمی بصورت خیلی روشن حل شده است (کشف الاسرار، صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹):

- "شیخ صدوق به استناد متصله خود در کتاب اکمال‌الدین، و شیخ طوسی در کتاب غیبت، و طبرسی در کتاب احتجاج، توفیق شریف امام غایب را نقل می‌کنند. و در آن توفیق است که: هر حادثه‌ای که برای شما اتفاق افتاد باید رجوع کنید در آن به روایان احادیث، زیرا که آنها حجت‌مند بر شما، و من

حجت خدا هستم بر آنها. پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آنست که در تمام امورشان رجوع کنند به روایان حدیث و اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است."

- "احادیثی که از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین بما رسیده در کتابها ثبت است، و از همین زمان ما تا زمان پیشوایان دین و ائمه معصومین سلام الله علیهم در همه طبقات اشخاصی که آن روایات را نقل کردند حالاتشان در علم رجال مذکور است. و از این علم معلوم می‌شود که حدیث از چه اشخاصی دست به دست به ما رسیده و شرح حالات آنها و خوبی و بدی و چگونگی زندگانی آنها همه در کتابها ضبط است. پس میان اخبار بیشتر تواریخ و اخبار کتب احادیث این فرق روشن است که در تاریخ و ثوق و اطمینان نیست، زیرا از احوال اشخاصی که نقل شده و وسیله‌هایی که خبر بما رسیده درست اطلاعی نداریم، لکن در اخبار ما اینطور نیست. علماء و محدثین ما هر حدیثی را که می‌آورند می‌توانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که این خبر مورد وثوق است یا صحیح است یا مورد اطمینان نیست و نباید به آن عمل کرد."

- "تحفه العقول از سید الشهداء روایت کند که اجراء همه امور بدست علماء شریعت است که امین بر حلال و حرامند." (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)
متوجه هستید که فتوای آیت‌الله مثل همیشه قاطع و صریح است. جای "اگر" و "اما" نیز در آن گذاشته نشده است. روایان حدیث نمایندگان رسول خدا و جانشین پیغمبرند. امام عصر آنها را حجت خود قرار داده و اطاعتشان را واجب فرموده است و رد آنان رد امام، رد خدا و شریک به خدا است.

اکنون چهارمین و آخرین سوال مطرح می‌شود، و آن این است که: این حدیثها را که روایان آنها حکام رسول خدا و جانشین پیغمبر و حجت امام عصرند، در کجا باید یافت و برای دستیابی به آنها به چه مراجعی باید مراجعه کرد؟ این بار نیز، آیت‌الله العظمی شخصا راهنمایی لازم را کرده ولی در عین حال مراجعه به آثار سایر محدثان بزرگوار و روایان عالیقدر را نیز توصیه نموده است:

- "الان ما کتابی مثل "کافی" را از هزار سال پیش در دست داریم که از بزرگترین کتابهای حدیث است، و روایات آنرا با وسیله اشخاص مورد اطمینان